

سال نخستین (شماره ۱) - طهران تیرماه ۱۳۰۴ ه. ش. (۱۹۲۵ م.)

مجله سیاسی و ملی ماهانه

آینده

باقسمتهای تاریخی ادبی اجتماعی
اقتصادی و غیره

اشترک سالانه

| | |
|---|-----------------|
| طهران و ولایات | ۲ تومان |
| آذربایجان | ۲۵ قران |
| ممالک خارجه | یک لیره انگلیسی |
| افغانستان (بقیمت ایران) | ۲ تومان |
| معلمین و شاگردان مدارس در طهران و کلیه کسانی که | |
| دارای دیپلم تحصیلات عالی یا متوسط هستند | ۲ تومان |

تک شماره فروخته نمیشود

اعلانات

سطری یک قران (برای مشترکین اعلانیهای ۳ سطری مجانی)

مقدمات آینده روشن

بقلم آقای تقی زاده

(نماینده محترم مجلس شورای ملی)

- چهار رکن و چهار اساس -

مؤسس و مدیر محترم مجله « آینده » بواسطه حسن ظنی که باین ضعیف دارند از من تقاضا فرمودند که در شماره اول این مجله سطری چند بنویسم. اینجانب نظر با اعتماد و اعتقادی که بپای کیز کی مسلک و خلوص نیت ایشان و روش مستقیم مجله دارم مطلوب ایشانرا اجابت و بتحریر سطور ذیل مبادرت کردم.

یقین است که در این حوزه زهیا هوای سیاست امروزی مقصود ایشان آن نبوده که من در ادبیات و تاریخ یا اصلاحات اجتماعی و نظیر آنها چیزی بنویسم و اگر هم مقصود ایشان این بوده باشد شکی ندارم که مطلوب اکثریت خوانندگان طهرانی غیر از اینست یعنی اغلب مردم روزنامه خوان این پایتخت مایلند یک مقاله سیاسی بخوانند و عقاید سیاسی نویسنده را بسنجند حتی اگر خواسته باشید نوشتجات شما بر غبت تمام خوانده شود باید عنوان مقاله و موضوع آنرا جریانات پارلمانی، مبارزه احزاب سیاسی، سیاست کابینه، ایران

و انگلستان، ما و روسیه و نظیر آنها قرار بدهید. لهذا اینجانب نیز باوجود عدم میل بدخول در اینگونه مباحث فرعی و جدال انگیز باز موضوعی را که اختیار نمودم سیاسی است ولی راجع باصول اساسی سیاست و احتیاجات عمده مملکت نه جزئیات مسائل جاریه

چون موضوع مجله چنانکه از اسم آن استنباط میشود توجه بآینده مملکت ایران و سعی در جلب افکار ملت است بشرایط ضروریۀ يك آینده روشن اینجانب نیز عنوان مقاله را همین موضوع قرار داده وسطری چند در باب مقدمات اساسی يك آینده ایمن و روشن برای ملت ایران و آنچه امروزه بنظر خیلی مهم و اساسی میآید تا اندازه ای که بفهم قاصر خود درك میکنم ذیلاً باختصار در صفحات مجله «آینده» ثبت میکنم.



بنظر اینجانب برای استقلال و ترقی و تمدن ایران چهار رکن عمده و شرط ناگزیر لازم است و پس از فراهم ساختن این ارکان اصلیه باید در چهار اساس مهم کار کرد. بیش از شرح و تفسیر این مطلب میخواهم يك مسئله مهم را توضیح کنم و هیچ شبهه ای در آن نگذارم و آن اینست که ما بیش از هر چیز دیگر تمدن و ترقی و آبادی ایران و تربیت مردم این ملک را طالبیم و ایرانیان تجدد دوست و ترقی طلب و اصلاحات خواه عظمت و قدرت ایران را برای آن نمیخواهند که عشایر ایران تا مرگ رهند و یا پیرسبورك بجایند و از بیم صولت شیران عجم مردم در قسطنطنیه خواب راحت نکنند با آنکه دائره نفوذ کله عناصر قهقرائی ما وسعت گرفته تاژنو- و لاهه- هم برسند و آنجا ها را بحالت اردبیل بیاورند و یا [] را در اکناف فرنگ نیز رواج بدهیم یا اینکه تفلیس را قبول يك [] نموده و مداخل حکومت لاهور را بیکی از «مستحقین بیکار» و نوکرهای در خانه رجوع نمائیم. نه ما ایران متمدن و آباد و با تربیت میخواهیم که در هیئت جامعه ملل عالم آبرویی داشته در ترقی و آبادی عالم و افزایش علم و معرفت بشر با آن

ملل همدستی نماید ورنه حب وطن تنها بمعنی لغوی قدیمی آن که اهل زنگبار و حبشه و کونگو نیز دارند با آنکه فی حد ذاته صفت مدوح و دلیل نجات اخلاقی است کافی برای مقصود وطن خواهان نیست. باید باندازه وطن دوستی و حتی بیش از آن اندازه ترقی و تمدن دوستی داشته باشیم و نه تنها به تصاحب و تملک ابدی قبرستان خراب خود دلخوش باشیم بلکه برای گلستان ساختن آن ویرانه نیز بکوشیم.

ارکان اربعه

چهاررکن عمده این استقلال و تمدن و ترقی بعقیده اینجانب عبارتست از وحدت ملی، امنیت، اصلاح ادارات دولتی و بخصوص مالیه و اصلاح اصول حکومت ملی و نمایندگی ملی.

در باب وحدت ملی ایران و اهمیت آن شرح و تفصیل لازم نیست و تقریباً بدیهی است که وجود ایران بشکل يك دولت مهم و يك مملکت معتد به کاملاً بسته با اتحاد عموم ملت ایران است فقط باید این حس هموطی و یگانگی را بهر وسیله تقویت و تأیید کرد.

امنیت عمومی و قدرت قاهر مرکزی دولت در اکناف مملکت از دور و نزدیک و از ریشه بر انداختن ملوک الطوائف بزرگترین و مهمترین قدیمی است که این مملکت بسوی استقلال و تشکیل حقیقی دولت بر میدارد و این فقره شرط اساسی وحدت ملی نیز هست.

اصلاح ادارات دولتی مبنای هر اقدام و هر ترقی است و این اصلاحات باید از مالیه شروع شود. فعلاً اصلاح حقیقی بدون کمک مستشاران خارجی غیر ممکن است و هر چه با تعصبات بی اساس و با وطن پرستی مفرط قهقرائی در این کار اخلاص و ایجاد موانع و مشکلات شود و با اقدام بحلب مستشاران برای بعضی ادارات دیگر بتأخیر بيفتد نهضت ابتدائی این مملکت بسوی ترقی بتأخیر افتاده است. خوشبختانه مالیه ما در کار اصلاح است و

اگر آقایانیکه پس از پنج سال خصومت بابلژیکی های کمرک و بست نشستن در شاه عبدالعظیم و قم برای برهم زدن اصلاحات آنها پس از ۲۲ سال مداومت آنها در آن اداره از اعمال آنها و حسن اداره کمرک تمجید میکنند کم حوصلگی فرموده از مستشاران مالیه ما در دوسه سال نتیجه کامل اصلاح مالیه را نخواهند و مجال کار بآنها داده تقویت لازم بکنند پس از شش هفتسال دیگر اداره مالیه مانیز منظم میشود و زمینه محکمی برای ترقیات دیگر پیدا میشود ولی مسلم است که برای سرعت اخذ نتیجه ترقی برای فلاح و تجارت و فوائد عامه نیز باید مدیران متخصص از خارجه جلب کرد برای تقویت اصلاحات و تأیید امنیت عمومی و سرعت جریان اقدامات لازمه مجلس شورای ملی خوب و داناتی لازم است. (۱)....



چهار اساس

آنچه در فوق ذکر شد یعنی وحدت ملی، امنیت عمومی، اصلاح ادارات توسط متخصصین خارجه و اصلاح ترتیب نمایندگی ملی بعقیده اینجانب چهار رکن مهم و شرط عمده تمدن و ترقی و اصلاح است. پس از کم و بیش فراهم ساختن این شرایط عمده میتوان بترقیات و اصلاحات

(۱) نظر باینکه مجله آینده میخواهد فعلا در مبحث انتخابات وارد نکردد، و باین واسطه در آغازنامه هم این مسئله خیلی مهم مسکوت گذاشته شده، عجله این قسمت مقاله آقای تقی زاده درج نمیشود و از نویسندگان معظم امید عفو داریم. برای اینکه در مقاله هیچگونه تغییری رخ ندهد بجای قسمت حذف شده نقطه کناره میشود

[د. ا.]

مهمه دست زد. مقاصد عمده ملی را میتوان چهار فقره دانست که سعی در حصول آنها واجب ترین کار خیر خواهان این خاک است

اولاً ترقیات اقتصادی و مخصوصاً ساختن راهها و اصلاح زراعت و آبیاری بترتیبات ممالک متمدنه فوئ ترین کارها است هرچه از فواید و موجبات راه سازی گفته شود توضیح واضح خواهد بود لکن اشاره بفواید اصلاح زراعت و آبیاری با وجود وضوح آن بیفایده بنظر نمیآید. مملکت ایران اگر چه فعلاً در اغلب لوازم زندگی خاصه در مصنوعات بخارجه محتاج است و باید با اندازه ای در داخله صنایع ماشینی را رویج کرده و آنچه ممکن است از مصنوعات لازمه تهیه کند لکن باید معلوم شود که این مملکت فعلاً و بلکه تا صد سال دیگر مملکت فلاحی خواهد بود و از محصولات خام خود کسب ثروت تواند کرد، پنبه، شکر، ابریشم، پشم، چائی، نیل، کتیرا درخت جنکلی و بخصوص گندم اگر عمل آوردن آنها توسعه یابد منبع ثروت بزرگی برای ایران تواند شد لکن فقط محتاج بایجاد آب و بستن سدها و اصلاح امر آبیاری و رویج طریقه زراعت علمی و دفع آفات بوسیله متخصصین است. ترقی ما در این زمینه و اهتمام ما در توسعه آن بر خلاف ترقیات صنعتی نه تنها موجب رقابت و اختلال دول خارجه نمیشود بلکه ممکن است مورد تشویق آنها نیز واقع شود. بد بختانه در خیلی جا های ایران حتی آبهای موجود هدر رفته و حرام میشود و استفاده زراعی از آنها بعمل نمیآید برای انجام همه این مقاصد استخدام چند نفر مستشار فلاحی واجب فوری است

ثانیاً اهتمام جدی بامر صحت عمومی و نشو و نما ی بدنی و جلوگیری از آفات مضره مانند مالاریا و کوفت و سل و امراض اطفال و تریاک و آکل و سعی بلیغ در کار ورزش های بدنی. اهمیت این کار نیز محتاج بتوضیح زیاد نیست لکن تأکید این فقره لازم است که این کار را هم قطعاً باید بدست متخصصین خارجه سپرد ورنه پول خزانه تلف میشود و فایده

مطلوب حاصل نمیشود.

ثالثاً تعلیم عمومی ابتدائی - این فقره بنظر اینجانب مهمترین تمام مقاصد ملی و کلیه امور اساسی مذکور در این مقاله است. ولی بدبختانه با کمال تأسف و تلهف قلبی باید گفت که توجهی که کم و بیش بامور مهمه دیگر در افکار عامه موجود هست. باین فقره که رکن اعظم و اساس اهم ترقی و استقلال و تمدن و قدرت مملکت و بلکه حیات ملی ما است موجود نیست و این کار مورد رغبت عمومی و التفات مردم نشده و هنوز کافی السابق آنرا از مستحبات و محسنات می پندارند. ممکن است بعضی از خوانندگان بعضی مذاکرات شفاهی و تظاهرات صوری را مأخذ قرار داده بگویند مطلب اینطور نیست و افکار عامه با اهمیت این مسئله متوجه است. هیچ دلیلی قاطع تر از اوضاع فعلی معارف برای ردّ این نیک بینی بیجا لازم نیست ارائه شود. برای همه چیز پول هست مگر معارف. بودجه معارف شرم انگیز است و قسمت بزرگ آن برای مدارس عالی و متوسطه طهران صرف میشود و یا برای ادارات وزارتین یعنی «میز و صندلی». برای معارف تمام ایران باستانهای طهران صد و هفتاد هزار تومان یعنی کمتر از یک صدم بودجه مملکتی صرف میشود آنهم نه تنها برای مدارس بلکه صنایع مستظرفه و ادارات معارف ولایات و مفتشین و غیره نیز در آن جمله داخل است. هیچ چیزی عجیب تر از فرق ظاهر و باطن توجه مردم ایران بمعارف نیست. در ظاهر بقدری از معارف و لزوم آن حرف زده میشود که تصور می رود تمام مردم مملکت بدرجه حقیقی اهمیت این مسئله در ترقی و استقلال و ثروت و تمدن و قدرت مملکت پی برده اند ولی «باطنش قهر خدا عز و جل» است و ابداً چیزی که در پی آن نیستیم معارف یعنی تعلیم عمومی است و بس.

نصف تشکیلات و مخارج حالیه که میشود هم بلاشک برای پیدا کردن کار باشخاص و «نان خوردن» مردم است و فایده ای برای مقصود حقیقی از این کار ندارد

برای نویسنده این سطور باعث نهایت تعجب و حیرت است که حتی جمع قلیل دانایان این مملکت هم کما ینبغی بحقیقت اهمیت این فقره متوجه نیستند و نمی توانم تصور بکنم که چگونه از این نکته اساسی غفلت دارند که بایه استقلال آینده ایران جز بانتشار تعلیم ابتدائی در میان ملت و باسوادشدن عامه مردم استوار نتواند شد قشون قوی، مالیه منظم، رقی اقتصادی و راه آهن امروز ممکن است بواسطه اندکی آسودگی خارجی ایرانی پیدا شود و فردا بمجرد يك جنبش پنجه آزار یا انگشت تحريك يك قوت خارجی در هم شکسته و چنان پاشیده شود که همه خواب بنظر آید و باز برگردیم بگرفتن مساعده های بیست و پنج هزارلیره ای متوالی در مقابل از دست دادن حقوق عمده و بالتامس اجازه افزودن يك فوج بعده ژاندارم خودمان و دوره زجر و شکنجه هولناك و قبض روح تدریجی سالهای ۱۲۹۲ (هجری شمسی) تجدید شود چنانکه تاحال مکرر ترتیبات امید بخشی پیش آمده و بعد بهم خورده از زمان ورود هیئت نظامی ژرال گاردان فرانسوی بایران در سنه ۱۸۰۷ مسیحی تا اخراج هولناك شوستر امریکائی از ایران بیش از ده مرتبه تشکیلات منظمی در این بآآن اداره مملکتی شروع شده و بعد بواسطه حوادث داخلی یا خارجی پاشیده شد لکن چیزیکه برانداختن و نابود کردن آن بهیچ قوه داخلی و خارجی ممکن نیست ملت باسواد و عالم است مملکت آلمان قبل از جنگ قریب شصت هزار کیلومتر راه آهن، قریب صدوسی هزار کیلومتر راه شوسه، یازده میلیون قشون حاضر و ردیف، ملیاردها پول، قریب پنج هزار کشتی تجارتي، ده هزار لوکوموتیف و هشتصد هزار واگون داشته در کشتی های جنگی درجه دوم در دنیا داشت و مستعمرات زیادی را در آسیا و آفریقا و اقیانوسیه مالک بود عهدنامه ورسای قدرت آلمان را در هم شکست و بواسطه چند صد ماده و فصل تمام دشمنان آن مملکت متفقاً برای سلب قوای آن دولت هر تدبیر تصورپذیری را اندیشیده و در عهد نامه گنجانیدند، کشتی های جنگی و تجارتي او را از دستش

گرفتند پول و ثروت او را گرفتند، سیم های تحت البحری او را با مریکا گرفتند، پنج هزار لکوموتیف، صد و پنجاه هزار واگون، صد هزار ها توپ مسلسل و سنکین و ملیونها خروار ذخیره جنگی، مقدار بی حساب ماشینها و کارخانها، معدنهاى ذغال سنگ تمام مستعمرات، چندین ایالت مهم از خاک او، هزاران اسب و گاو شیر ده و ماشینهای زراعتی و هزاران هزار چیز های دیگر را گرفتند، هزاران بند و قید بر دست و پای او نهادند که در آتیه حرکتی نکند و جنبشی نتواند بنماید. لکن چنانکه خود آلمانیها مکرر گفتند علم آلمان و اندوخته مغز ملت تنها چیزی در عالم بود که عهد نامه و رسای آن را نتوانست بگیرد و فقط بهمین جهت است که آلمان باز زنده است و زنده خواهد ماند و باز ملت قابل اعتنائی در میان ملل خواهد شد چرا که در تمام مملکت آلمان که قریب هفتاد میلیون نفوس داشت در سنه ۱۹۰۰ مسیحی فقط ۱۳۱ نفر یسواد بود و امروز قطعاً هیچ نیست قریب هفتاد هزار مدرسه ابتدائی، قریب دویست هزار معلم و بیشتر از دو میلیون شاگرد وجود داشت، بهر نهصد نفر نفوس يك مدرسه ابتدائی بود و علاوه بر اینها مقدار زیادی مدارس خصوصی موجود است که در این حساب داخل نشده و بلا شك اگر این سرمایه علمی نبود بعد از عهد نامه و رسای آلمان بیایه مملکت بنگاله یاد کن نازل میشد.

ملت ایران اگر معتقد است که حالیه فرصتی تاریخی جزئی و موقتی و گذرنده برای ایران پیش آمده و اگر ایمان آورده اند که نجات قطعی ایران فقط بواسطه تعلیم عمومی میسر تواند شد باید پیش از هر کار ملی و مملکتی باین مقصود اهم کوشیده و اقلاً يك عشر عایدات نوات را صرف تعلیم ابتدائی ملت نمایند، مجلس مالیات مخصوصی که عایدات آن مخصوص صرف در تعلیم ابتدائی عمومی باشد وضع نماید و دولت عایدات مخصوص بمعارف را صرف میز و صندلی نماید بلکه به بسیط ترین طریقی خواندن و نوشتن را بمردم ولایات یاد بدهد و قبل از هر چیز دار المعلمین را بنا کند و برای تنظیم وزارت علوم و گذاشتن شالوده صحیحی برای کار

اداری آن وزارتخانه يك مستشار خارجی استخدام کند
 اساس چهارم ترقی نهضت ملت است بسوی تمدن و ترقی و تجدد
 و آزادی - این باب فصول متعدد دارد و میدان وسیعی است و اول قدم آن جنگ
 است برضد تعصبات جاهلانه که سد آهینی در جلو ترقی ملت ماشده و
 زنجیری بدست و پا و بند بند عقل بشری و فطری زده است . شکستن طلسم
 تعصب قهقرائی پیدشروان رشید و با اخلاق لایقی لازم دارد و این اشخاص را
 بتدریج مدارس ما تهیه خواهد کرد سید حسن تقی زاده



بعد از اظهار تشکر از دانشمند معظم استدعا داریم که نظریات مبسوط
 خود را در هر يك از موضوعهای هشت گانه فوق و راه های عملی که برای
 رسیدن باین مقاصد بنظرشان میرسد برای آگاهی عامه بنکارند . بنظر ایشان با
 کدام وسائل عملی میتوان وحدت ملی ایران را حفظ و تکمیل نمود؟ امنیت را
 که خوشبختانه امروز داریم جز بتقویت حکومت مرکزی و خلع سلاح ایالات
 و عشایر با کدام تدابیر عملی دیگر میتوان استوار ساخت؟ اصلاح ادارات
 دولتی را که اشاره فرموده اند چگونه میتوان هرچه سریعتر ، اساسی تر و
 با دوام تر انجام داد؟ آیا باید بهمان استخدام مستشاران خارجی قناعت کرد یا
 باید در عین حال تدابیر دیگری هم اندیشید؟ تعلیم ابتدائی را که کرور ها خرج
 دارد با کدام چشمه عایدی کافی میتوان عمومی نمود؟ آیا باید بهمان آوردن مستشار
 خارجی برای وزارت معارف اکتفا کرد یا باید فکر های دیگری هم در این
 زمینه نمود؟
 (د. ا. ۱)

پند زمانه

(رودکی بخارایی)

زمانه پندی آزاده وار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
 بروزنيك كسان گفت غم مخور زنهار بسا كسا كه بروز تو آرزومند است



راه آهن

اشعار ذیل را از يك قصیده غرائی كه آقای
بدیع الزمان خراسانی در توصیف راه آهن بمطالع
ذیل ساخته اند انتخاب و نقل مینمائیم :

(چو برزد مهر تابان سرزخاور) (بیامد آن نگار ماه منظر)
گوینده این اشعار كه پیرو شیوه « تركستانی » میباشند از فصیحترین شعرای
معاصر هستند.

.....
زدوسو راست چون خطهای مسطر
چو خط كهیشان بر چرخ اخضر
زسبزه خیزد از دوسوی فرغ (۱)
بسان كشتی افكننده لنگر
تنش چون بال طاوسان مصور
كه هر فرشیمش را رنگی است دیگر (۳)
بر آورده تنوری بس تناور
بروشن جایگاه مهر انور
بخار تیره چون بفشاند آذر
زاخگر آكنیده سینه و سر (۴)
رونده جانور در بحر و دز بر

.....
بدیدم دو خط از آهن کشیده
كشیده بر زمین خطی ز آهن
و یا چونان كه دو خط موازی
وز آنسو باد پائی ایستاده
برش چون پر بوقلمون ملوف
تو گفتی تنش خود ارتنگ مانی است (۲)
به پیشا پیش آن توسن بدیدم
كه هر دم بر شدی زو تیره دودی
چنان چون خیزد از آذر فشان كوه
بزر آلوده كرده آهنین روی
شنیدستم كه نیرو گیرد از آب

به نشنیدم بجز او باد پائی
توانائیش افزونی پذیرد
توپنداری چو گردد جنب جنبان
همی خیزدش آوا از مفاصل
بود مانند جرّه بازپران (۵)
ز آهن پایها دیدمش بر تن
نه در جنبش بود گیتیش همتا
بود بر جای چون روز نخستین
بزر او شود سائیده ستخوان
دهانها دیدمش بگشاده چون غار
بدانسان جسم اندر کام او من
بفرید و فرو جنبید از جای
چو لختی در نوشی از بیابان
خروشی کوه سنب و باره انداز
بر آوردی دمی ماننده قیر
دمان آن باد پای کوه کردار
بسان آذرخش اندر گذر بود (۸)
مسخر شد سلیمان را اگر باد
زهنکام سواری نیم ساعت
گران کرده شکم ناگه سبک ساخت
کجا مادر بیک نوبت بزاید
کنون در مغرب آهن کار فرماست
بهم پیوسته دارد آهنین راه
سفر گیرند بر افراز آهن

که او را زندگی خیزد زاخگر
چو اخگر اندرو ریزی فزونتر
که در جنبش بود سد سکندر
چو در ناورد چا کچاک خنجر
بپرد باز اگر بی بال و بی پر
بسان بر شده چرخ مدور
نه در گردش بود گردنش همسر
نه فری گردد و نه نیدز لاغر
اگر پسلیش آید در برابر
و یا چو بر گشاده کام اثر
که یونس شد بکام ماهی اندر
چنان چون صید دیده ضیغم تر
بر آوردی خروش از دل چو تندر
غریوی شارسان کوب و زمین در (۶)
وزاندم ساختی هامون مقیر
بسان صرصر اندر کوه و گردر (۷)
به پیش چشم من الله اکبر!
مرا آروز آذر شد مسخر
زفته در نوشت آراه بیمر
چو اندر زادن فرزندان مادر
پسر از صد بسی افزون و دختر
نه اسب ادهم و فی اسب اشقر
زمین باختر تا مرز خاور
نه چو ما بر فراز اسب و استر

زبان فارسی در ترکستان

بقلم آقای محمود عرفان

- ۱ -

شکی نیست که یکی از وسائل عمده سنجیدن اهمیت و اعتبار تمدن هر ملتی درجه وسعت و نفوذ زبان اوست . مثلاً وقتی در جغرافیا میخوانیم که صد و پنجاه میلیون نفوس بزبان انگلیسی تکلم میکنند میتوانیم تمدن قوم آنکلو سا کسون را تمدنی بزرگ و باعتبار بدانیم ، بازمانیکه می بینیم کتاب لغت فرانسه از سیصد و ده هزار لغت تشکیل یافته است تمدن فرانسه را یکی از تمدنهای پرمایه و درخشان دنیای کنونی بشماریم ولی در مقابل اینگونه قدرت و جهانگیری زبان و در برابر مجاهدات و فداکاریهایی که امروز تمام ملل دنیا برای نشر و توسعه لسان خود مینمایند اگر نظری بزبان فارسی کنیم می بینیم بدبختانه از طرفی بواسطه استعمال لغات بیگانه دایره لغات فارسی روز بروز کوچکتر میشود و از سوی دیگر ممالکی که در قلمرو حکومت این زبان بوده اند رفته رفته از زیر نفوذ آن بیرون میروند .

یکی از ممالک مجاور ایران که در ادوار قدیم نه تنها یک قسمت از خاک ایران بوده بلکه سرچشمه تمدن نژاد ایرانی میباشد ناحیه ایست که تا قبل از جنگ عمومی بترکستان روس معروف بود . میتوان گفت این قطعه خاک از همان وقتی که تاریخ ایران شروع میشود تا یکصد سال قبل در قلمرو زبان ایرانی میزیسته ولی امروز بقدری دایره استعمال زبان فارسی در آنجا کوچک و محدود شده است که بانهایت اسف ناچاریم از هر گوشه ای اطلاعی کسب کنیم تا بتوانیم بفهمیم اولاً حالت کنونی زبان فارسی که تا صد و سی سال

قبل حتی سجع مهر حکمرانان مهاجم آن شعر فارسی بوده است چیست (۱)
 ثانیاً آیا میتوان از انحطاط روز افزون زبان فارسی در آنجا جلوگیری نمود
 یا نه. برای درک این مقصود و پیدا کردن راه چاره لازم است تاریخ
 زبان فارسی را در آن مملکت ذکر نموده و آنرا بدو قسمت کنیم: -
 اول: زبان فارسی در ترکستان قدیم، دوم: زبان فارسی در ترکستان امروز.



در ایام قدیم که نژاد آریا از مسکن اصلی
 ۱ - زبان فارسی خود بسایر نواحی و قطعات دنیا مهاجرت
 در ترکستان قدیم کرد گروهی دز بلخ ماوا گزیده تدریجاً
 بسمت فلات ایران سرازیر گردیدند و تمدن
 ایرانرا بنهاندند. در حقیقت تمدن باستانی ما از ناحیه شروع شد که
 بعدها آنرا ترکستان خوانده اند. در زمان سلطنت پادشاهان هخامنشی اگر
 چه مرکز سلطنت بجای دیگر منتقل شد ولی این ناحیه باز اهمیت خود
 را از کف نداد بطوریکه اواخر دوره هخامنشی بسه قسمت عمده تقسیم
 میگردد: اول قسمت باکتریان (اطراف بلخ و شمال خراسان) دوم
 سغدیان (اطراف سمرقند). سوم مارژیان (اطراف مرو). مهم تر از
 همه قسمت باکتریان بود که شهر معتبرش باکتریا باختر از بلاد مهم آسیای
 مرکزی بشمار میآمد. شهر بلخ که بجای باختر بود نزد ایرانیان زردشتی
 مقام و اهمیت بزرگی داشت و آتشکده معروف نوبهار در این شهر بوده
 است (۲)

(۱) در «تاریخ ممالك آسیای مرکزی» تألیف میرزا عبدالکریم خوقندی
 مینویسد، سجع مهر میر حیدر پادشاه که در ۱۲۰۴ سلطنت بخارا را داشته
 این شعر است: -

نسل چنکیز آل پیغمبر عزیز مصر جاه وارث معصوم غازی میر حیدر پادشاه
 (۲) دقیقی در جلد سوم شهنامه فردوسی راجع باحوال کشتاسب کوید: -
 بلخ گزین شد بدان نوبهار که یزدان پرستان آروزکار
 مر آن خانه را داشتندی چنان که مر مکه را تازیان اینزمان

بعد از حمله عرب باز ترکستان در تاریخ ایران و مرکز تمدن بودن ایران مخصوصاً از حیث زبان ایرانی اهمیت خود را کاملاً نگاهداشته است و تقسیماتش از اینقرار گردید :

۱ - خراسان که بعلاوه خراسان امروزی قسمت شمالی افغانستان و جنوب غربی ترکستان را تا رود جیحون در بر داشته و بچندین قسمت تقسیم میشده است . چهار شهر آن بلخ ، نساپور ، هرات و مربوطوریکه جغرافیون اسلام نوشته اند در ردیف بلاد درجه اول دنیا بوده است .

۲ - ماوراء النهر که قسمت شمال و آنطرف جیحون بود و شهر بخارا ، سمرقند ، کش ، فرغانه ، سغد و خجند را متضمن بوده است . ماوراء النهر در خرمی و حاصلخیزی بقدری اهمیت داشته که مسلمانان قرون اولیه هجری آنرا یکی از جنات اربعه دنیا شمرده اند .

۳ - خوارزم که قسمت میان ارال و جیحون و بحر خزر را شامل بوده و جنوبش بخراسان محدود میگردد ، شهر های معتبرش خوارزم ، هزار اسب و خیوه بوده است .

در دوره های اسلامی اهمیت ترکستان در تاریخ ایران بقدریست که بلاد مختلفه آن مرکز چند سلسله از سلاطین و امراء ایرانست و هر کدام چند گاهی سرا پرده شوکت و بارگاه سلطنت ایرانی گردیده است ، باینمعنی که چون بلاد ترکستان با دمشق و بغداد که مرکز خلفای اسلام بود بعد مسافت داشت ایرانیانی که از حکومت عرب ناراضی بودند در این بلاد دور دست گرد آمده و رفته رفته دارای استقلال شده اند ، این ناراضی ها چون همه مردمانی حساس و صاحب ذوق بودند و آتش دوستی ایران در قلب آنها زبانه میکشید زنده ساختن زبان فارسی و آداب و رسوم ایرانی را پایه استقلال مملکت خود دانستند و بسوی مقصود خود شتافته از هیچگونه فداکاری دریغ نمودند . عاقبت در نتیجه همت آنها زبان فارسی رونق گرفت شعرای بزرگ مانند رودکی که حقاً پدر ادبیات ایران خوانده میشود و دقیقی که

شاعر و حکیم و مورخ ایرانی است در آنجا ظهور کردند و شعر فارسی را بقدری توسعه و ترقی دادند که محیط ادبی ایران و اوضاع پیشرفت زبان قابل ظهور فردوسی و سایر شعرای دربار سلطان محمود غزنوی گردید و بادکار گرانبھائی مثل شہنامہ از ادبیات عصر غزنوی ہا (کہ فردوسی بسیار رنج بردہ تا منظومہ نفیس خود را بسبک یک قرن قبل از خود بسراید) برای ما باقی ماند . بہمین مناسبت کہ مقر دقیقی ورود کی و شعراء قبل از آنہا ترکستان قدیم است اولین طبقہ شعرائی ایران « شعرای ترکستان » خواندہ میشوند و اشعاریکہ بسبک آنہا سرودہ میشود « سبک ترکستانی » میگویند .

هیچکس بقدر شعرای ترکستان بگردن زبان فارسی منت ندارد زیرا این شعرا باندازہ ای در احیاء زبان و ادبیات فارسی بذل جہد نمودند کہ زبان فارسی در مقابل زبان رسمی عرب توانست رقابت و ہمسر نماید . ایرانیانی کہ در قرن دوم و سوم ہجری در بلاد ترکستان مشغول کار بودند بقدری کار خود را با مہارت انجام دادند کہ ایرانی را پس از دو قرن و نیم کہ زبان و تمام عادات و رسومش پایمال گردیدہ بود دارای استقلال و زبان نمودند و ادبیات درخشان و قابل افتخاری برای او درست کردند . بلاد ترکستان نہ تنها در اساس استقلال و احیای ادبیات ما با اہمیت باید شمردہ شود بلکہ از مشاہیر حکماء و علماء و عرفای فارسی زبان مانند ابو علی بن سینا و ابوریحان بیرونی و ملا جلال الدین رومی عدہ کثیری بآن بلاد منسوبند .

زبان فارسی در ترکستان تا قبل از حملہ قوم وحشی مغول رواج کامل داشت ولی قساوت آن عنصر خونخوار کاری کرد کہ آن حکماء و علما و آف ترقی و اعتبار زبان فارسی در آن نواحی ہمہ پایمال گردیدند و در میان ممالکی کہ دچار حملہ و هجوم مغول گردید ہیچکدام بقدر آن بلاد معمور و آباد مورد خشم و خشونت آن قوم واقع نشد . در بعضی شہر ہا حتی یک نفر انسان و در بعضی دیگر حتی یک ذیروح باقی نماند بعدہا کہ سلالہ چنگیز در ترکستان

حکومت کردند سکنه ترکستان با طوائف مختلفه مغول و ترك اختلاط نموده تدریجاً از اهمیت وعده ایرانیان کاسته شد و زبان فارسی مغلوب زبان تورانی گردید اما باز کتابهای فارسی و ادبیات زبان فردوسی و سعدی تا زمان نادرشاه در آنجا رواج داشت حتی ابوالفیض خان امیر بخارا که بدون جنگ تسلیم قهرمان افشار گردید از جمله هدایائی که نزد نادر فرستاد چند جلد کتاب خطی فارسی بود ولی از آن پس رفته رفته کار زبان فارسی بجائی رسید که امروز در مدارس ترکستان و در جائیکه آرامگاه طبقه اول شعرای ایران بوده و ردی اشعار فزون از شماره خود را بزبان فارسی بی تکلف سروده است تاجیکها که ایرانیان قدیم ترکستان آند و هنوز بزبان فارسی سخن میرانند مجبورند دروس خود را بزبان تورانی (ازبکی) فرا گیرند .
(در شماره آینده : - زبان فارسی در ترکستان امروز)

شکایت و مفاخرت شاعر

(عبد الواسع جبلی غرجستانی)

| | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| منسوخ شد مروت و معدم شد وفا | وزهر دو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا |
| گرم نگو شمی بتواضع نه بینمی | ازهر خسی مذلت و از هر کسی عنا |
| با اینهمه که کبر نکو هیده عادت نیست | ازاده را همی ز تواضع رسد بلا |
| امد نصیب من ز همه مردمان دو چیز | از دشمنان خصومت و ازدوستان ریا |
| هرگز ندیده و نشنیده است کس زمن | کردار ناستوده و گفتار ناروا |
| در پای جاهلان نپراکنده ام گهر | وز دست ناکسان نپذیرفته ام عطا |
| این فخر بس مرا که ندیده است هیچ کس | در نثر من منمت و در نظم من هجا |
| و آنرا که اربص صحبت من سردر آورد | جویم بدل محبت و گویم بجان ثنا |
| اهل هری مرا نشناسند بر یقین | تا رحلتی نباشد زین منزل فنا |
| مقدار آفتاب ندانند مردمان | تا نور او نگردد از چشمها جدا |

اشتراک حواس

بقلم آقای دشتی

شماره ۵ سال ۶۶ مجله علمی «المقتطف» محتوی مقاله شیرینی در تحت عنوان «اشتراک المشاعر» بود که ترجمه آنرا بانضمام نظریه خود تقدیم می‌نمایم :

«انسان باسامعه میشوند با باصره میبیند باشامه استشمام میکند باذائقه میچشد، ولی بعضی اشخاص هستند که وقتی صدای مخصوصی میشوند رنگ مخصوصی را هم میبینند و هر وقت هم آن صدا را شنیدند آن رنگ را هم میبینند بعضی اشخاص دیگر نیز هستند که بالعکس هر وقت رنگی را میبینند صدای مخصوصی را میشوند ولی اشخاصیکه از شنیدن صدا رنگی را میبینند خیلی بیشتر از این دسته هستند.

«دکتر ارك بوندر در مجله (دسکفری) مینویسد سامعه و شامه، یاسامعه و ذائقه، یاسامعه و لامسه، بایکریک مشترک و ممزوج میشوند و نقل میکنند از زنی که هر وقت شیر میخورد رنگ زرد میدید و هر وقت خوراک شیرینی میخورد رنگ آبی میدید و هر چیز را که چندان دوست نداشت میخورد رنگ قهوه‌ای را میدید -

و اگر چیزی میخورد که از طعم آن بدش می‌آمد رنگ سبز پیش چشمش مجسم میشد. مردی بن اطلاع داد که زرنیخ را بارنگ بنفش میبیند و از طعم شراب سیب رنگ سبز میبیند و وقتی من در گفته او اظهار شك و تردید کردم مثل اینکه در يك مسئله مسلم و بدیهی شك کرده ام خشمگین شد. مادر همین مرد معتقد بود كه رنگ سبز و رنگ سرخ دارای طعم هستند: رنگ سبز بی‌مزه و رنگ سرخ خیلی بد مزه است. برادر همین مرد معتقد بود رنگها صدا دارند. (لوهمان) مردی را ذکر میکند که هر وقت رائحه کیسوی زنی را استشمام میکرد رنگ آبی میدید و شخص دیگری را ذکر میکند که هر وقت لیمو میخورد رنگ زرد میدیده (هوومان) شامه و سامعه اش مشترك میشدند: هر وقت قرنفل سرخ سیر را استشمام میکرد

صدای بوق بزرگی را ازدور میشنید. خانم خیلی متین و عاقلی بمن میگفت که هر يك از نغمات موسیقی را که میشنود بوی مخصوصی را نیز استشمام میکند مثلاً از شنیدن مقدمه اوپرای (لونکرین) بوی گل سرخ و از یکی از نغمات رقصی موسیقی (بتهوون) بوی سبب و از استماع يك تکه موسیقی [واردی] بوی قرفل استشمام میکند و او موسیقی را بیشتر از روائح آن تقدیر میکند اما شواهد اشتراك سامعه و ذائقه خیلی کم است و من فقط يك مثال از آن در خاطر دارم و آن اینست که مردی میگفت «صدای شر شر آب مزه خوراك را در دهانم فاسد میکند». مشهور است که اشخاص پر خور از صدای موسیقی در حین خوردن بدشان میآید و یکی از این اشخاص میگفت موسیقی ذائقه او را تخدیر کرده نمیکند از طعم خوراك لذت ببرد. از جمله امثله ای که در باب اشتراك حواس (لوهان) ذکر کرده است شخصی است که هر وقت نوك سوزن بیدنش میزدند رنگ سرخ میدید. بعضی اشخاص بیش از دو حواس آنها مشترك میشود: یکی از دوستانم بمن اطلاع داد که هر وقت قطعه مخصوصی از بتهوون میشنود مثل اینست که او را با یکدسته كرك میزنند و در برابرش نیز رنگ زرد طلائی مجسم میشود و خیلی خوشش میآید ولی از شنیدن سایر قطعات موسیقی این احساس در او تولید نمیشود. خانمی را میشناسم که در حین ترنم موسیقی نقاشی میکند و میکوید صدای موسیقی در انتخاب و اختیار الوان باو كمك میکند.»

این بود عین مطالبی که در مجله مزبور نقل از (دکتر ارك بوندر) نگارش یافته بود ولی دیگر تعلیلی برای آن ذکر نکرده بودند و مثل این بود که مطلب را واقع و هایت امر اینکه آنرا از غرائب و نوادر مانند مولود هائی که مثلاً با چهار دست پا توامی که با يك معده و يك شکم بدنیا میآیند محسوب داشته بودند در صورتیکه اشتراك حواس باین طرزى که نقل کرده بودند و از لحاظ شما فوقاً گذشت غیر قابل تصویر و از تمتعات است برای توضیح یکی از موضوعهای مذکور را شاهد قرار میدهیم: «خانم محترمی هر وقت مقدمه اوپرای لونکرین را میشنید بوی گل بشامه اش میرسید»

صدا عبارت از اهتزاز هواست. عمل استشمام رائحه وقتی صورت میگیرد که جسم معطری موجود باشد و ذراتی از آن بشکل بخار بلند شده باعصاب حساسی که در سطح درونی منخرین مفروش است برسد آنوقت انسان آن رائحه معطر را احساس ولی در شنیدن مقدمه او برای لونکرین که غیر از اهتزاز اصوات با آهنگ و ترکیب مخصوص چیزی نیست ابداً جسم معطر و گل سرخی موجود نیست و امواج موسیقی ابداً قابلیت تبدل به بخاری که از کل سرخ متصاعد میشود ندارد. یا آن شخصی که «از آشامیدن شراب سیب و احساس طعم آن رنگ سبز میدید» نیز غیر قابل تصویر است زیرا عمل رؤیت وقتی صورت میگیرد که نور از جسمی بشبکات قرینه چشم تافته و از آنجا باعصاب چشم سرایت کند وقتی جسم سبزی موجود نباشد تا نوری از آن بر چشم بتابد بالطبع انسان چیز سبزی نمی بیند هر قدر هم شراب سیب میل فرماید صحیح است بعضی ادویه هست که خوردن آنها مستلزم این است که بعضی از مرئیات را طور دیگر مشاهده کنند ولی این عمل بعد از اینکه دوا خورده شد و بخون وارد گردید و اثرات خود را در اعصاب و الیاف بدن و ضمناً در چشم هم نمود آنوقت انسان مرئیات را طور دیگری بیند مثلاً اینکه عینک رنگی مخصوص زده باشد چنانکه در خوردن «سائونین» و «کله مل» اتفاق میافتد اما از احساس طعم چیزی مشاهده رنگ مخصوصی که در خارج وجود ندارد ممتنع است بهمین شکل ممکن است در تمام شواهد و امثله ای که فوقاً ذکر شد بحث نمود و بکلی امکان وقوع آنها را رد نمود.

اشتراک حواس فقط بیگ شکل دیگر قابل تعقل است و بخاطر دارم وقتی در آن خصوص هم مباحث شیرین و مفصلی دیدم و آن اینست که اثر اعصاب چشم مثلاً باعصاب زانو منتقل شود یعنی از انعکاس نور مرئیات بزانو شخص به بیند و یا قوه ذائقه بلامسه منتقل گردد اما از خوردن چیزی انسان صدائی را که ابداً وجود خارجی ندارد بشنود یا از شنیدن صدائی رنگ مخصوصی که ابداً موجود نیست در برابر چشم مجسم شود غیر قابل

تصویر است ، امکان این قبیل اتفاقات از لحاظ نوامیس طبیعی غیر قابل تصویر است ولی از راه نوامیس روحیه بنظر قاصر بنده تعلیل از اتفاقات مذکوره فوق کاملاً ممکن و مخصوصاً در این موارد حافظه و ذا کره خیلی دخیل هستند حافظه و ذا کره اسرار حیرت انگیزی دارد و در حیات انسان بیش از سایر قوی مؤثر و عامل است و يك قسمت مهمی از خوشیها و لذائذ با الام و مشقت روحی انسان مربوط است بحافظه و ذا کره بدون اینکه خود انسان متوجه و ملتفت باشد . موقع بعضی از امکنه در روح شما يك اثر فرح بخش یا محزون ایجاد میکند بدون جهت از بعضی قیافه ها خوششان میآید و از بعضی نفرت میکنید ، بی سبب از مشاهده بعضی صورتها محزون میشوید از مشاهده بعضی مسرور از مشاهده بعضی دیگر مشمئز یا از شنیدن بعضی صدا ها بعضی مناظر یا جاها در نظران مجسم میشود بعقده من تمام اینها منسوب بحافظه و ذا کره و اساس این احساسات بی سبب خاطرات ایام طفولیت است که اینك بکلی فراموش شده است ولی زمینه عواطف و تمایلات شما را تشکیل میدهد .

بعقیده من علت عمده اختلاف سلیقه و ذوق در پسندیدن جمال بعد از عوامل وراثت حافظه و ذا کره است یعنی انسی است که شخص از ایام طفولیت بقیافه های مختلف گرفته است و این انس یا تنفری که بقیافه های رؤف و یا قسی نسبت بخود از زمان طفولیت گرفته است اساس سلیقه و ذوق او میشود در سن رشد بدون اینکه در آن حال متوجه و ملتفت کیفیت تاثیر قوه حافظه خود باشد .

مسئله ای را که دکتر (ارک بوندر) ذکر میکند بعقیده من از قبیل خطای در حس است که قوه حافظه بدون اینکه حتی خود شخص هم آرا حس کند زمینه از آتیه میکند: آن خانمی که هر وقت مقدمه او برای (لونکرین) میشنید بوی گل سرخ بشامه اش میرسید قطعاً برای اولین دفعه ای که این مقدمه را شنیده بود حقیقه بوی گل سرخ شنیده است البته نمیشود بطور

مطلق گفت که هر وقت دوشئی متقارناً در شخص مؤثر شدند همیشه پیدایش یکی از آنها مستلزم تذکر یا پیدایش ثانی خواهد بود. بلکه تحقق آن شرائطی دارد که از جمله مزاج شخص است یعنی باید آن شخصی که اینگونه حالات در او ظاهر میشود عصبی المزاج شدید التاثر و حالت انفعالیه او خیلی قوی باشد ثانیاً در حالت و اطواری واقع باشد که شدیداً متأثر شود و عامل خارجی قویاً در روح او نافذ گردد یا اینکه تأثیر عامل در زمان طفولیت اتفاق افتد که کاملاً مرکوز ذهن شود و یا اینکه بوسیله تکرار اثر آن در نفس انسان نقش ببندد. مثال: خانی که از شنیدن اوپرای لونکرین بوی گل سرخ استشمام می کند باید ذاتاً سریع التاثر و شدید الانفعال باشد علاوه بر این بمنتهای درجه از شنیدن آهنگ مزبور متأثر و متلذذ شده باشد و در حین شنیدن نغمه مذکور عطر گل سرخ را از کسی که طرف توجه روح او بوده است استشمام کرده باشد و خلاصه در شور ایام جوانی که پر از عشق و هیجان است و در محفلی که طبعاً خیلی طرف علاقه و توجه روح او بوده است این قضیه شنیدن مقدمه اوپرا و استشمام رائحه گل سرخ متقارناً اتفاق افتاده است لذا هر وقت مقدمه اوپرای مذکور را می شنیده است خیال میکرده است بوی گل سرخ را میشوند. ممکن است ایراد کنید که پس هر وقت هم بوی گل سرخ را بشنود باید خیال کند مقدمه اوپرای لونکرین را میشوند خیر این لازم نیست هر کدام از این دو اثر بدو توجه مستقیم بروح داشته است اثر دیگر را بدنبال خود خواهد آورد.

از همین نمونه يك مثالی ذکر کنیم: من از بوی گشنیز بدم میآید فقط برای اینکه اولین دفعه ای که رائحه این سبزی را در سن تمیز استشمام کردم در شور بای بد طعم ایام ناخوشی بود.

انسان بعضی اوقات از بعضی عطرهائی که سابقاً چندان طرف توجه او نبوده است خوشش میآید فقط برای اینکه مکرراً آنرا از کسی که دوست داشته است استشمام نموده است بعدها هر وقت آن عطر را استشمام میکند

حالت فرح و انبساط و خوشی مخصوصی که شاید شبیه به جذبه عشق و رضایت روح و آرامش قلب باشد باو دست میدهد که اگر قوه تجزیه و تحلیل عواطف خود و برگشتن بگذشته دور را داشته باشد میتواند کاملاً بفهمد که حالت فعلی او کاملاً منطبق باحالتی است که سابقاً در آن حالت عطر مزبور را استشمام کرده است همچنین است کلمات و جملات و تعییرات : برای اولین دفعه کلمه یا جمله یا تعبیر مخصوصی را که میشنوید تمام آن عواطف و احساساتی که نسبت بگوینده آن دارید در همان کلمه و جمله و تعبیر مندمج شده و بدون التفات بعلت و بدون توجه بمبداء و پیدایش این احساس از کلمه یا جمله یا تعبیر خوششان میآید یا متنفرید . خلاصه اینکه بنظر قاصر من تعلیل این گونه حوادث بیشتر مربوط بنوامیس روحیه است تا بعلم فیزیکی و از راه مباحث روحیه خیلی سهل و چیز عجیبی هم نیست چنانکه بنده تصور میکنم تمام شواهد و امثله ای که دکتر (ارك بوندر) ذکر کرده است همه از این قبیل میباشد

ع . دشتی

شعر عاشقانه

و حشی بافقی

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| بمجنون گفت روزی عیجیوئی | که پیدا کن به از لیلی نکوئی |
| که لیلی گرچه در چشم تو حوریست | هر عضوی ز عضو او قصوریست |
| ز حرف عیجیو مجنون بر آشف | در آن آشفگی خندان شد و گفت |
| تو کی دانی که لیلی چون نکویست | کز آن چشمت همی بر زلف و رویست |
| تو مو بینی و مجنون پیدش مو | تو ابرو او اشارت های ابرو |
| تو قد بینی و مجنون جلوه ناز | تو چشم و او نگاه ناوڪ انداز |
| تولب می بینی و دندان که چونست | دل مجنون ز شکر خنده خونست |
| اگر بر دیده مجنون نشینی | بجز لیلی دگر چیزی نبینی |

عربها در خوزستان

بقلم آقای سید احمد آقا تبریزی

— ۱ —

بسی آشکار است که عربها که اکنون در خوزستان نشیمن دارند و از قرن نهم هجرت باینطرف در تاریخ و حوادث آن سرزمین دخالت عمده داشته اند از بومیان باستان خوزستان نیستند و از عراق و جزیره العرب بدانجا درآمده اند . ولی از ابتدای ورود آن مردم بخوزستان که در چه تاریخی و در عهد کدام پادشاهی بوده اطلاع درستی در دست نداریم . آنچه از کنجکاوی و جستجو بدست می آید اینست که اولین طایفه عرب در قرنهای اولی تاریخ میلاد (در قرنهای اول و دوم و سیم) و در عهد اشکانیان بخوزستان آمده اند ، زیرا ما از یکطرف در قشون کشی اسکندر یونانی بر ایران و عبور او از خوزستان در قرن چهارم قبل از میلاد نامی از نژاد عرب در خوزستان نشنیده و نشانی از ایشان نمی یابیم ، و در سصد سال بعد هم که استرابو (۱) جغرافی نگار دانشمند یونانی کتاب خود را در جغرافی نوشته و از خوزستان و مردم گوناگون آنجا - چه در دشت ها و چه در کوهستانها - سخن دراز رانده و آنها را طایفه بطایفه نام می برد از مردم عرب اسمی بمیان نمی آورد ، و این خود دلیلی است بر اینکه در آزمانها هنوز طایفه از عرب در خوزستان سکنی نداشته است . از طرف دیگر بعضی از تاریخ نگاران اسلام در ضمن سخن راندن از کارها و جنگهای اردشیر بابکان - که در قرن سیم پس از میلاد به کشورستانی برخاسته و سلسه ساسانی را بنیاد گذاشت - چنین می نویسند که چون این پادشاه بجنک اردوان آخرین پادشاه

اشکافی می شتافت طائفه از عرب که بعدها « بنی العم » یا « بنی العمی » معروف گردیدند به یاری او بر خاسته و به لشکر وی پیوستند. (۲) و از نگارش طبری چنین برمی آید که آن طایفه در آن تاریخ در خوزستان سکنی داشته اند، چنان که در آغاز تاریخ هجری نیز ما آن طائفه را در آن کشور می یابیم که در دوشهر معروف « نهر تیری » و « منافذ کبری » نشیمن دارند، و در سال ۱۶ یا ۱۷ هجری عساکر اسلام برای فتح خوزستان می آیند آن طائفه به تعصب نژاد و جنس بسوی اسلامیان گرائیده، و در روزیکه جنگ شروع میشود ایشان در شهرهای خود برابرانیان شوریده و لوائی مخالفت می افرازند، و چنانکه طبری نوشته همانا از شنیدن خبرشورش آن طایفه و از دست رفتن « منافذ کبری » و « نهر تیری » بود که هر زمان سر کرده ایرانی را یارای مقاومت نمانده مغلوب میگردد و ناچار خود را به پناه شهر اهواز می کشد. (۳)



غلبه مجاهدان اسلام که در مدت کمی سلطنت کهن
ایران را از بن بر انداخته و سرتاسر آن مملکت را
بعد از ظهور اسلام: ضمیمه جزیره العرب گردانیدند ناچار درهای خوزستان
را بروی مردم عرب باز کرد. از آن پس باسانی
میتوانستند که از عراق و حجاز و یمن و نجد بدان خطه که در آن هنگام
بر نعمت ترین و زرخیز ترین نقطه ایران بوده شتافته و نشیمن گیریند.
زدیکی خوزستان بعربستان و گرمی هوای آنجا بسهولت مسئله میافزود.

(۲) تاریخ طبری چاپ مصر جلد چهارم صفحه ۲۰۸

(۳) طبری در ذکر احوال ساسانیان طایفه دیگر را از عرب نیز بنام « بنی
حنظله » مینویسد که شاپور ذوالاكتاف بخوزستان کوچانیده و در جایی که
« رملیه » مینامد سکنی داد (طبری جلد دوم صفحه ۶۷) ولی در ذکر تاریخ
فتوح اسلام و فتح خوزستان نامی از آن طایفه برده نمیشود بلکه بار دیگر
بموطن اولی خود برگشته باشند

و چنان که میدانیم دسته های فراوانی از آن مردم در اهواز و دیگر شهرها بوده اند. این را نیز میدانیم که در قرنهای دوم و سوم هجری جنگهای زیادی در خوزستان رخ داد و عسا کر عرب همواره بدانجا آمد و شد داشتند. لیکن با اینهمه تا اواسط قرن نهم هجرت عشیره از عرب سراغ نداریم که از جزیره العرب یا از عراق مهاجرت کرده ناحیه ایرادر خوزستان بخود اختصاص داده قوت و تسلطی پیدا کند و دم از خود سری بزند، چنانکه این بطوطه سیاح معروف که در قرن هشتم هجرت بخوزستان آمده در باره شهر حویزه که اکنون مردمی جز عرب ندارد چنین مینویسد: «و آن شهر کوچکی است که مردم عجم در آنجا نشیمن دارند» (۴)



چنانکه گفتیم اولین دفعه که عشایر عرب با قهر و تسلط بخوزستان درآمدند اواسط قرن نهم هجرت و به پیشوائی سید محمد مشعشع بوده است. در آن زمان پادشاه ایران و ترکستان میرزا شاه رخ پسر امیر تیمور کورکانی بود و او هرات را در اقصی شرق ایران پایتخت خود قرار داده و حکومت خوزستان را ضمیمه فارس گردانیده به نواده خود عبدالله سلطان سپرده بود، و او نیز خود در شیراز نشسته و شیخ جلال نامی را برای حکومت خوزستان فرستاده بود، از انسوی اسپند میرزای قراقوینلو به بغداد و عراق استیلا یافته و از پادشاه کورکانی اطاعتی نداشت و دم از استقلال میزد. شگفت است که در چنان موقعی در خوزستان ساخلو و سپاهی که آن ناحیه را از تاخت و تاز اعراب و یا از استیلای اسپند میرزا محافظت نماید وجود نداشت و این بود که چون عشائر عرب از سرحد عراق وارد خوزستان گردیدند در مدت چند سالی که با جنگ و خونریزی بسر بردند بسر تا سر آن ناحیه دست یافته و سید محمد که پیشوای آن طوایف بود سلسله مشعشع را بنیاد گذاشت.

از آن هنگام راه مهاجرت قبائل عرب بخوزستان باز گردید و قرن بقرن شماره ایشان افزونتر می شد چنانکه اکنون قریب دو ثلث خوزستان مسکن آن مردم است. (۵) از نژاد اصلی خوزستان جز در شهرهای شوشتر و دزفول و رامهرمز و اطراف آنها باقی نمانده است. این عشائر داستان درازی دارند و از همان قرن نهم تا کنون که پانصد سال بیشتر می گذرد در هیچ زمانی از فکر آشوب و فتنه انگیزی خالی نبوده اند و چنانکه اجمالاً بیان خواهیم کرد پس از آنکه خانواده مشعشع در قرن دوازدهم ضعیف گردیده آل کثیر در حدود شوشتر و دزفول سر بر آورده و ساها منشاء فتنه و شورش بودند، و از آن پس بنی کعب در جنوب خوزستان قدرت و تسلطی می یابند، و مشایخ آن عشیره در هر دوره داعیه ها در سر داشته و بارها کوس مخالفت در مقابل دولت کوفته اند، چنانکه داستان طغیان شیخ خزعل آخرین شیخ کعب را در پارسال همه میدانیم.



سید محمد بن فلاح از مردم واسط بود و در اوائل

جوانی خود در مدرسه حله در حوزه درس شیخ

ابن فهد حلی از فقهای شیعه تحصیل فقه و علوم

دینی نمود و سپس بسلك صوفیان و عرفا در آمده

سید محمد مشعشع
که بود؟

بر ریاضت پرداخت و چون بعد از چند سال بمیان قوم و عشیرت خود برگشت

ادعای مهدویت کرد و اعمال عجیبه از خود نشان داد چنانکه در آتش سوزان

رفته و سالم بیرون می آمد و نوك شمیر را بر شکم خود گذارده و با قوتی که

داشت زور میداد اما شمشیر خم گشته و یامی شکست. بوسیله این اعمال عجیبه

بود که عشائر عرب که در اطراف واسط و در سواحل دجله سکنی داشتند

بوی گرویده و او را بمهدویت پذیرفتند: و او در سال ۸۴۰ قشونی از

مردان آن عشائر تهیه نموده بخمال کشور ستانی و حکمرانی افتاد و بتاخت

[۵] این احصائیه محقق نیست و فرضی است که نویسنده مقاله نموده اند (آینده)

و تاز آبادهای نزدیک پرداخت و در آن حدود قوت و تسلطی بهمرسانید. پس از آن رو بخوزستان آورده و بعد از جنگهای فراوان و خونریزیهای زیاد در سال ۸۴۵ نخست بشهر حویزه و سپس بسرتاسر خوزستان تا حدود لرستان و بهبهان استیلا یافت و پسر او مولا علی بعراق قشون کشیده و بشهر نجف وارد گردید و خانه‌های مردم را غارت کرده و بسی خرابیها نمود و همچنان قشون سید محمد شهر واسط را با غلبه مستخر نموده و آنچه قتل و نهب بود دریغ نداشتند، و از آنسوی تازدیک بغداد را بحیطه تصرف خود در آوردند.



سید محمد پس از استیلا بخوزستان قریب بیست و پنج سال در آنجا بحکممرافی پرداخت و در سال ۸۷۰ در سن پیری وفات کرده و پسر او سلطان محسن جانشین پدر گردید، و در زمان او در خوزستان

قشون کشی شاه
اسمعیل بخوزستان و
سرکوبی مشعشعیان

جنگ و حادثه روی نداد. چون او نیز نماند پسرش سید علی که «فیاض» لقب داشته بمسند سروری نشست، و در این هنگام آفتاب اقبال خاندان صفویه بدرخشید و شاه اسمعیل در شیروان و آذربایجان و عراق و فارس بکشور ستانی پرداخته و صفحه ایران را از وجود طایغان ولایات میپرداخت در سال ۹۱۴ بود که آن پادشاه کامکار بعراق عرب آمده و بغداد را فتح نمود، و از آن پس روی بسوی خوزستان آورد. از این سوی سلطان فیاض با اقولم و عشیرت خود قشونی آراسته و باستقبال شتافتند. در نزدیکیهای حویزه بود که دو قشون بهمرسیده جنگ و خونریزی در گرفت (۶) در پایان

[۶] مؤلف حبیب السیر که معاصر شاه عباس بوده این جنگ را با عبارات شاعرانه

شکفتی می ستاید و مؤلف عالم آرا این سه بیت را می نکارد:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| ز خون مشعشع دو آن ساده دشت | تو گفتی زمین و زمان لاله گشت |
| ز بس خون در آن سرزمین کله بست | فلک تا کمرگاه در خون نشست |
| ز بس کشته بر روی هم او افتاد | در آن بادیه بسته شد راه باد |

جنگ که تا آخر روز امتداد داشت سید فیاض و برادرش سید ایوب و جمعی از امرای ایشان کشته گردیده مشعشعیان از هم پراکنده شدند، و شاه اسمعیل با فیروزی بحوزه درآمده و حاکمی از قزلباش در آنجا منصوب گردانید. بدینسان دوره استقلال و خود سری آل مشعشع که قریب هفتاد سال امتداد یافته بود پایان رسید، لیکن اندکی بعد -- یعنی در عهد همان شاه اسمعیل سید فلاّح برادر دیگر فیاض مقتول خروج کرده و بحوزه دست یافت و شاه اسمعیل حکومت حوزه و انحدود را از خوزستان بدو وا گذاشت و از آن تاریخ مسئله « عربستان » و « ولات عربستان » که تا عهد نادر شاه در کار بود ظهور نمود. داستان این حوادث را در مقاله دوم خواهیم نگاشت.

نصیحت

(ابوالفتح بستی)

یکی نصیحت من گوش دار و فرمان کن
 که از نصیحت سودا ن کند که فرمان کرد
 همه بصلح گرای و همه مدارا کن
 که از مدارا کردن ستوده گردد مرد
 اگر چه قوّت داری و عدّت بسیار
 بگرد صلح درآی و بگرد جنگ مگرد
 نه هر که دارد شمشیر حرب باید ساخت
 نه هر که دارد فازهر زهر باید خورد.





عفت

برده زنهار میفکن زرخ چو قرت
تا مبادا رسد از چشم بد کس نظرت .
قوت گفتم و تشبیه خطا کردم از انک
چون تو کس نیست که مانند کنم بر دگرت .
این لطافت که تو داری نه دگر کس دارد ،
درزی طبع بریده است لبانی بپرت . (۱)
غازه بروی مکن ، و سمه بر ابروی مکش (۲)
که تو خوبی ، نتوان ساخت از این خوبترت .
بذله بسیار مگو با دهن کوچک خویش :
ترسم ارزان بشود گفته همچو شکر .
رقص با هر کس و هر جای مکن ، میترسم
نقص حسنت شود و عیب بجای هنرت .
همه جا پای منه ، رام مشو ، باده منوش ،
وای از آن لحظه که از خویش نباشد خبرت !
کتر از خانه بروی پای بنه بی مادر ،
بخیابان و بیازار اگر افتد کذرت

(۱) درزی طبع یعنی خیاط طبیعت (۲) غازه - سرخاب

بنامشای زرد و زیور پا سست مکن ،
 که هوسها بدل افتد زنگاه و نظرت ؛
 پس نگه دار نظر را و نگه دار هوس ،
 که همین بوالهوسی افکند اندر خطرت ،
 چونکه از بهر زر و زیور باید زر و سیم ،
 بیم آنست که عصمت رود از بهر زرت ...
 بهترین زینت دختر نه مگر عفت اوست ؟
 خود تودانی ، چه بگویم من از این بیشترت .
 دکتر افشار

صحت دختران

« رم خواست که يك قوه نظامي مهم ايجاد كند ، اما نتوانست كه قوت و جرات را تنها بوسیله تربیت جسمانی مردها حاصل نماید . تا وقتی كه اقدام پیرویش بدنی زنهای جوان ننمود نتوانست كه يك نسل سربازان متهور و پر طاقت برای ملت تهیه كند .
 امروز هم همینطور است : صحت دختران جوان اهمیت زیادی برای ملت دارد ، زیرا صحت و قوت نسلهای آینده تا اندازه ای مربوط بتوانائی و مقاومت بدن آنهاست .
 (ترجمه از كتاب « آنچه كه هر دختر جوان باید بداند »)

ورزش

رشادت اگر خواهی و تندرستی تن خویش باید بوزن گماری
 میان را بوزن اگر تنك بستی دل دشمنان را بوزن درآری
 و گر کاهلی پیشه کردی و سستی اگر گوهری هیچ ارزش نداری
 محمد هاشم میرزا (شیخ الرئيس)

«کلمات علیّه» مکتبی شیرازی

بقلم آقای رشید یاسمی

- ۱ -

مطالعه در ادبیات ایران درست مثل زندگانی در ایران است
پراز ناکامی و پراز لذت! شخصی که در دریای ادبیات ایران غوص
میکند هزار بار دست خالی بالا میآید یا غنیمت بی قیمت بچنگ میآورد
و یکبار اتفاقاً به لؤلؤئی میرسد. هزار دفعه ناکامی و یکدفعه کامیابی.
برای همین کمیابی و احتمال زحمت و خطر است که جواهر ادبی ایران
امروز گرانبها ترین جواهر بشمار میروند.

چند ماه قبل که در احوال و آثار مکتبی شیرازی مطالعه
میکردم باقتضای تذکره نویسان معتقد شدم که جز لیلی مجنون معروف اثری
از آن گوینده لطیف و فصیح در دست نیست. روزی بر حسب اتفاق
یکی از بزرگان شعرای معاصر کتابی بمن داد که معلوم شد از مکتبی است
و من با اجازه ایشان حریصانه بمطالعه آن پرداختم و نکاتی یاد داشت
کردم که در سطور ذیل ثبت میشود. این نسخه در سال (۱۰۳۶)
تقریباً یکقرن بعد از مکتبی تحریر شده است. در مقدمه لیلی مجنون که
در سال ۸۹۵ سروده شده است مکتبی آرزوی خود را چنین اظهار میدارد:

| | |
|----------------------------|-----------------------|
| این طرفه که پنج کنج از در | خواهم بکف تهی کنم پر |
| کاین خسته کنم در انتهایش | بالای هزار خسته جایش |
| نظم بود از بی تمامی | دیباچه خسته نظامی |
| درگفتن خسته ام که نامی است | مقصود ستایش نظامی است |

ولی معلوم نیست با تمام این خسته توفیق یافته باشد بعضی از صاحبان

تذکره معتقدند که هرگز آنها را منظوم نکرده است لیلی مجنون تنها اثری بود که او را معرفی مینمود و اگر از جنبه تقلید و اقتباس از نظامی و امیر خسرو مورد انتقاد است اشعار این مثنوی از لحاظ ادبی محض بسیار لطیف و رقیق و هیجان انگیزند و هرچند مضمون آن که اقتباس کامل است قدر کتاب را پست میکنند ولی رویهم رفته اگر از تقلیدی که کرده است صرف نظر نمائیم این کتاب مکتبی را همدوش فضحای درجه اول قرن نهم قرار میدهد افسوس که این رونویسی که از نظامی کرده است قدر او را چنانکه سزاوار است ظاهر نمیسازد. (۱)



اما کتاب جدیدی که از او بدست آمده چیز تازه است در این مثنوی مختصر معانی اخلاقی و فلسفی در نازکترین لباسهای ادبی پیچیده شده اند.

این مثنوی که تقریباً دارای ۱۲۰۰ بیت است و چند جا افتاده دارد ترجمه و تفسیر کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است باین طریق که بعد از ذکر عبارتی از حضرت چهار الی شش شعر در ترجمه آن ساخته و بعد به تمثیل میپردازد و حکایتی بمناسبت آن عبارت و برای اثبات آن قول شریف ذکر میکند. تمام کتاب باین ترتیب است البته در اینجا هم اصل از دیگری است و مکتبی مترجمی بدش نیست ولی انصافاً خوبی ترجمه و تناسب تمائیل و مخصوصاً لطایفی که در اشعار اخلاقی بکار برده است این کتاب را مثل تصنیف مستقلی جلوه میدهد.

قرن نهم که جامی و امیر علی شیرنوائی و هاتفی و فتاحی و غیره آنرا روشن ساخته اند قرنی است که مثنوی سازی شیوع یافته و مخصوصاً بواسطه جامی مثنویات اخلاقی و فلسفی رواج کامل گرفته است. مکتبی

(۱) درمقایسه لیلی مجنون نظامی و مکتبی شرحی جداگانه تحریر شده است

تکرار آن در اینجا لزومی ندارد

در لیلی مجنون که مخصوص توصیف حالات عشق و شرح مناظر طبیعت است خود را از جمیع مثنوی سازان اخلاقی برکنار داشته بود امروز این کتاب او را در آن زمینه نیز از استادان بزرگ بشمار در می آورند . مکتبی بنا بر قول صاحب مجمع الفصحاء از مکتب داران شیراز است از زندگانی او چیز درستی معلوم نیست لیلی مجنون را بنام قاسم ابن منصور پرناک در سال ۸۹۵ ساخته است . از زندگانی امیر قاسم و پدرش امیر منصور نیز چیزی بدست نمی آید همینقدر در فارسنامه مذکور است امیر منصور بیک پرناک در سال ۸۸۳ از طرف یعقوب پسر حسن بیک ترکان حکومت فارس یافته است .

و در حبیب السیر مسطور است که منصور بیک پرناک والی فارس از طرف یعقوب بیک مامور شد که سلطانعلی برادرشاه اسمعیل صفوی را در قلعه استخر محبوس سازد اما راجع به پسرش قاسم بیک که ممدوح مکتبی است در حبیب السیر چنین دیده میشود که در اواسط سال ۹۰۳ با اتفاق ایبه سلطان قاجار در حوالی اصفهان سلطان احمد آق قوینلو را بقتل رسانید

در آخر لیلی مجنون اشعاری هست که دلالت دارد بر اینکه مکتبی سفری به هندوستان کرده است .

آن دم که ز هند باز گشتم بر لجه بحر می گذشتم
آخر چو بساحل اوفتادم بر بر عرب قدم نهادم

در این کتاب نیز ابیاتی دیده میشود که مسافرت او را به هند تأیید مینماید
میشدیم از قضا بجنکل هند بود با ما شکم پرستی رند

بعد از مراجعت از هند و بر عربستان بوطن خود و سعدی آمده و لیلی
مجنون را در آنجا ساخته است

این کنج کهر که گشت پیدا از خطه فارس شد هویدا

ظاهراً از آنجا بخراسان آمده و بخدمت یکی از هزاران امیری که در این عهد پر آشوب کوس استقلال میگوشتند رسیده است اول قرن دهم که

مصادف با طلوع شاه اسمعیل میشود زمانی است که در هر گوشه از ایران
امیری و خانی مستقل شده و خود را پادشاه میخواند. شخصی که مکتبی
این کتاب را بخواند او تصنیف کرده است ملک علی نام داشته و پسرش
بشمس الملک خراسان خان موسوم بوده است

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| بخراسان ملک علی که فلک | ساخت حکمش روان بملک و ملک |
| او بجان چاکر علی ولی | بسته با شاه بیعت ازلی |
| سال ها در ولایت کافر | بوده خیر کشای چون حیدر |
| کشت باعث بنظم این کلمات | که خدا داردش مصون ز آفات |

و در حق پسرش گوید :

شمس ملت مه سپهر مکان
آفتاب جهان خراسان خان
از ملک علی و پسرش هیچ بدست نیامد مگر روزی اتفاق بکشف
حال آنها مساعدت نماید.

مکتبی شیعه اثنی عشری بوده و در مقدمه لیلی مجنون پس از نعت نبی (ص)
بنظم اسامی مبارکه ائمه هدی پرداخته است بعلاوه معلوم میشود که در
طریقه ای از طرایق فقر سالک بوده و پیرش جلال الدین نام داشته است.

| | |
|------------------------|---------------------------|
| آن به که سخن زییر گویم | ز آن قطب ملک سر بر گویم |
| دانای جهان سپهر تمکین | یعنی که جلال دولت و دین |
| باغ سختم که آبرو یافت | از تربیت تو رنگ و بو یافت |

سفر هندوستان در فکر او نقوش ثابتی گذارد و از این سفر که
معلوم نیست بچه نیت کرده است قصص و حکایاتی با خود ارمغان آورده و
از حکم و اخلاقیات هندی در ذهن خود آثاری جای داده است.
قریب ده تمثیل از این کتاب راجع به هندو چین است از جمله قصه
بودا که عیناً خلاصه و منظوم کرده ملخص آن روایت مقدس از روی
اسناد جدید هندوستان بقرار ذیل است.

پادشاهی (۱) از نژاد ساکیاس (۲) پسر کوچک خود (۳)

(۱) موسوم به سودهودانا Couddhodana

(۲) Çakyas

(۳) Siddhârtha موسوم

را از ملاقات چیزهای زشت و ضعیف باز میداشت و فرمان داده بود که خبر مرگ و پیری با این طفل باز نگویند. اتفاقاً روزی جنازه ای دید از راننده عرابه خویش پرسید این چیست گفت شخصی است مرده و صف مرده بودن پرسید یکایک باز گفت. شاهزاده سؤال کرد این حالتی است که برای این یکنفر دست داده یا همه را در پیش است جواب داد هیچکس را از آن گریزی نیست. شاهزاده بر خود لرزید و نالید و گفت: «به بینید سر نوشت آفریدگان را بکجا میکشاند! معذک مردم از هر بیمی فارغند و بهزار قسم مشغولیت و بازی سرگرم! آه - من دارم معتقد میشوم که روح انسان سخت و صلب شده است! مرگ درکین است و او خرم و مسرور در راه های دنیا تفرج میکنند! عرابه را باز گردان. هنوز وقت رفتن بگلزار نشده است. انسان عاقل انسانی که بر مرگ واقف است در چنین ساعت پر اضطرابی مسرور و فارغ البال میدانند؟»

باقی حکایت چنین است که پسر از قصر سلطنتی فرار کرد و در جنگلی عزالت گریذ و بمقامات عالیه روحانی رسید و بودای عصر گشت. روایت مفصل و لرزاننده است. مکتبی در هند آن روایت مقدس راشنیده و بمناسبت این کلام حضرت امیر «ذکر الموت جلاء القلوب» گوید:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| هر که نسیان مرگ کرد شعار | کیرد آئینه دلش زنگار |
| کر نه یاد اجل برد آن زنک | کرد آئینه دلش چون سنک (۱) |
| بود شهزاده بخطه چین | پرورش یافته بزیر زمین |
| نه خبر از سپهر خرکاهی | نه ز احوال مرکش آکاهی |
| شاه در راه دید کورستان | سنکلاخی میان شورستان |
| کور کن تازه کننده بود مغاک | تا کند مرده نوی در خاک |
| شاه گفت آن جنازه بنهادند | کفن از روی مرده نکشادند |
| دید همسال و همرخ و همقد | آدمی زاده بصورت خود |
| گفت چون بازگشت بوده بخاک | من چرا آمدم برون زمغاک |

(۱) این جمله بودا ملاحظه شود که گوید آه! من دارم معتقد میشوم که روح انسان سخت و صلب شده است.



آینده

بقلم آقای سعید نفیسی

گذشته برای پیران است و آینده برای جوانان
آن پیرکوژ پشت ، با قدخمیده ، چهره پرچین ، موهای سفید، دیدگان
بی نور ، زانوهای لرزان ، دست مرتعش ، همیشه سرمست از گذشته
و نومید از آینده است . او از زندگانی گذشته خود مغرور است و از
زندگی آینده خود بیم دارد ، زیرا که گذشته او پر از یادگارهای
عزیز دوره جوانی پر قوت اوست و آینده وی جز خیال وحشت زای مرگ
و نیستی چیزی در بر ندارد .

این جوان برومند ، این رعنا دلیر ، با قد برافراشته ، پیشانی
گشاده ، قیافه امیدوار ، بازوان قوی ، دیدگان پرنور ، قدمهای سریع
رفتار چالاک ، سربسوی آسمان بلند می کند و با کمال قوت راه آینده
را می سپارد ؛ نگاه او جز بر آسمان بجای دیگر نیست زیرا که آسمان همیشه
او را به فردا نوید می دهد و دیروز را بیاد او نمی آورد .

اگر امروز فردائی نداشت انسان برای چه زندگی میکرد ؟
هر شب که از کارهای روزانه فارغ می شوید ، خستگی روز
آغوش راحت را برای شما گوارا میسازد ، همینکه به بستر خود رفتید ،

منظره ای از اعمال امروز با کمال سرعت از مقابل انظار شما میگذرد، بیاد می آورید که امروز چه کرده اید. ولی بزودی این فکر بر طرف میشود و فکری که لذیذتر و دلجوی تر از آن است بجای آن می نشیند: فکر می کنید که فردا چه خواهید کرد. هزاران امید و هزاران خیال برای فردا دارید. همین تصور فردا تنها لذت امروز شما است، یگانه حظ روحانی زندگانی شما است. زنه‌ار از آن وقتی که برای فردای خود تصور خطری کنید! آن کسی که برای فردای خود امید سعادت و آرزوی لذتی ندارد مرگ را استقبال میکند، از زندگی خویش نومید و از فردای خود متوحش است. اما آن کسی که فردای او از روز پیش چهره بشاش خود را نشان میدهد با این فکر دلپذیر می خوابد و فردا در موقع شکفتن گل‌های باغ و در موقع بیدار شدن مرغان چمن از خواب گوارای دوش برمی خیزد و آغوش مهربان خود را برای پذیرائی يك روز دیگر از آینده روح افزای خود باز میکند.

انسان در سن طفولیت شادتر از تمام عمر است زیرا که دامنه آینده او وسیع تر می باشد. در پیری هرچه زنده دل باشد باز وحشت زده و ناامید است، زیرا که طومار آینده او را در نور دیده و آرا بسته و مهر کرده در گوشه ای انداخته اند.

آن بر رویان دلارام که هنوز بار گذشته پشت ایشان را خمیده و چهره ایشان را مکدر نکرد و غبار گذشته ایام را بر آئینه خاطر ایشان ننشاند است، باغ‌رور دلبرانه خود می خندند و شادی میکنند. گیسوان دلدوز خویش را بدست باد صبح دم می دهند، رخساره نوشکفته خود را در آینه سحر نوازش میکنند. زیبایی خود را در میان چهره گشائی گل و زندخوانی بلبل جامی دهند، در نوبهار جوانی و در فروردین عمر، یعنی از نوروز طراوت و جوانی هرگز بفکر گذشته نیستند و تمام حواس ایشان متوجه يك فردای دیگر است، زیرا که آینده برای آنها گنجینه

در بسته ای است که یقین دارند اگر آنرا بگشایند جز خرمی و سرور چیزی در آن نخواهد یافت .

این مرغان تیز پر ، این پرندگان کوچک قشنگ هوای آزاد که پیام آور شادمانی و راهنمای جوانان اند ، با پر و بالهای کشاده آسمان لا جوردی را می شکافند ، هرگز متوجه قفای خود نیستند و تمام نظر ایشان بسوی کرانه افق ، آن مقصد دور دست است ؛ زیرا که آینده آنجا است .

اگر امروز ما را در پی فردائی نبود زندگی يك روز بیشتر نبود . هر نفسی که انسان می کشد برای آن است که دم دیگری در پی آن باشد ، هر چه میگذرد برای آنست که به آینده نزدیک تر شویم ، هر قدمی که بر داشته میشود برای آن است که گامی به مقصد نزدیک تر رویم . گذشته برای آن است که انسان توشه ای از عبرت برای آینده خود از آن بردارد . زندگی جز زنجیری بیش نیست که حلقه آخرین آن از روز نخست انسان را بنحود می کشد .

این غنچه کوچک که از زیر برگهای تازه رسته بیرون می آید و دوسه روزی در پرده عفاف مستور است ، پس از آن سبز و برومند هر روز دلیر تر و برومند تر میشود و بالاخره روزی نسیم صبح آنرا می گشاید و قطره شبنم چهره تازه آنرا می شوید ، بر هوای صبح دم و بر نخستین پرتو آفتاب لب خند میزنند زیرا که آینده در پیش او است . آن مرغک خوش پر و بال ، از راه دور آمده است ، پرهای کاه و برگ گیاهان را جمع می کند ، در شاخه درخت یا در زیر سقف خانه ای با لعاب دهان کوچک شنگرفی خود لانه خود را می سازد و در آن قرار می گیرد ، این خانه ای است که برای آینده ساخته است . آن تخمی که بر زمین افشاند شده ، از رطوبت زمین لفافه خود را می شکافد ، سر از زیر زمین بدر می کند و در هوای آزاد ، در آن کنار جوی و در آن طرف کشت زار ، پیراهن زمین را دریده و قد خود را بر سطح آن جلوه داده است ؛ چند روز دیگر نهال برومندی خواهد بود

که می خواران در سایه آن رخت می افکنند و مرغان بر شاخسار آن نغمه سرائی می کنند ، زیرا که آینده متعلق باوست .

تو ای جوان دلیر ، تو ای توشه روزگار ، تو ای ذخیره اسلاف ، تو نیز شادی میکن ، تو هم روزهای خرمی خویش را بیک دیگر پیوند می کنی ، تو همیشه بفکر فردائی و بفکر دیروز خود نیستی زیرا که آینده از آن تست .

ملل نیرومند جوان که شوق زندگی و آرزوی سعادت در آنها است ، مثل همان کودک بی گناه که هنوز معنی پیری را ندانسته ، مثل آن پرنده هوای آزاد که هنوز بال و پرش نشکسته است ، مثل آن غنچه نو شکفته که هنوز با خزان و سیلی باد آشنا نشده ، مثل آن جوان که هر شب قبل از خواب فکر فردای خود را می کند توجهی جز بآینده ندارند .

یاد آوری از گذشته جز ملالی بیش نیست ، توجه نسبت بآینده باعث میشود که انسان همیشه بر قوت خویش بیفزاید و برای فردای خود بیش از آنچه امروز بکار برده است توانائی حاصل کند .

آینده ، آینده متعلق بما است و ما متعلق بآینده . هرگز بعقب نگاه نکنیم زیرا جز تکرار آنچه دیده ایم چیز دیگر نیست و درضمن ما را مانع می شود از تماشای آنچه در مقابل ما است و هنوز ندیده ایم لذت ببریم .

موازنه علم و شمشیر

بقلم آقای تقیب زاده تبریزی

در میدان تنازع بقا هر موجودی موازنه مخصوصی دارد و بدون توازن تنازع محالست . بقا نیز فرع تنازع است پس بدون توازن بقا محالست . در این مقدمه تردید دارید ؟ هرگز نمیشود در آن تردید نمود

در این فصل که قوه نامیه سرمست شده و با يك جوش و خروش طفل دانه از لحد تیره خاک شروع بحشرو نشر نموده متوجه جریان آن باشید که چگونه با يك حالت توازن خاص جوانه دانه که هنوز يك خردل وزن ندارد بقدر دو مثقال خاک مرطوب را سر گرفته و از سطح زمین بلند نموده بطبق کش میداند که چندین برابر وزن خود را با توازن قامت بسر نهاده و با يك متانتی پیش میرود. طبیعت کلاس مخصوص تعلیم اسرار نهانی است بشرطیکه بدرسهای آن با نظر دقت مطالعه نمائید. این قدرت را قوه نامیه از تعلیم طبیعت آموخته است.

طبیعت دست طفل شانزده ماهه را گرفته و با يك ذوق سرشار و با يك امید که هنوز چگونگی آن باین عنصر لطیف مجهول است پایپراه میبرد. این طفل قدم بر میدارد از روی شوق و امید و چون هنوز قوای بدنی او کامل نیست با امید و بیم دوش بدوش راه میرود و در این کشمکش بیم و امید طبیعت بی اختیار دو دست کوچک این طفل را از پهلو گرفته موازی با زمین نگاه داشته هر قدمیکه بر میدارد میلرزد و میرود که بیفتد ولی با دستهای کوچک خود موازنه بدن را تکمیل نموده و با شوق و امید قدم دیگر بر میدارد. همین که چشم این طفل متوجه چیزی میشود که قوه توازن را مختل می کند می افتد و از لغزش و سقوط خود تعجب میکند و با خنده دست خود را بر زمین میزند. آن بود درس نورستکان نامیه و این بود تعلیم طبیعی طفل شانزده ماهه.

هر جامعه و هر ملت نیز از موالید طبیعت است و در عرصه وجود و بقا با تنازع دست بگریبان است و حال توازنی لازم دارد که بتواند هستی خود را حفظ کند. این موجود دو دست دارد یکی (دانستن - علم) و دیگری (توانستن) توانائی با قوه است و آنها در نظام و شمشیر است آنطور که با يك دست توازن محال است نمیدانم بدون تعلیم اجباری تنها بانظام اجباری ایران چگونه میتواند موازنه خود را حفظ کند؟ سالیان دراز و قرنهای

متموالی گذشته که توازن ایران با دو گفّه ترازوی (قضا و قدر) بود
نه بیم داشت نه امید. خطابه اجتماعی ایران با يك شعر شروع میشد و
خاتمه مییافت :

« نه باشتی سوارم نه چو خر بزیر بارم »

« نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم »

نقیب زاده طباطبائی

اقتصادی

گذشته و آینده ابریشم در ایران

بقلم آقای ذوالریاستین

(رئیس فلاح)

محصول کرم ابریشم یکی از منابع ثروتی است که ارقام ذیل شاید
اهمیت آنرا بیان کند. ترقی و عایداتی که تاریخ ابریشم ایران نشان میدهد
در بادی امر افسانه بنظر میآید، لیکن باید دانست بر خلاف محصول ارضی
که تابع اثرات جوی و بازیچه طبیعت است قسمت عمده پرورش ابریشم نتیجه
سعی و عمل و حاصل عمر و کوشش انسان میباشد. تخم نوغان که در قدیم
یکی از صادرات مهمه ایران بود در سنوات اخیر بقدر احتیاج داخلی هم
بعمل نیامده و ناچار بقیمتهای گراف از خارج خریداری و بمصرف رسانده ایم.

| | | | |
|---------------|---------|--------|--------|
| در ۵۸ سال قبل | ۲۳۲،۰۰۰ | قوطی ۵ | مثقالی |
| در ۵۷ « | ۳۰۰،۰۰۰ | « | « |
| در ۵۶ « | ۳۶۴،۰۰۰ | « | « |
| در ۵۵ « | ۴۱۴،۰۰۰ | « | « |

| شماره ۱ | مجله آئنده | ۵۸ |
|---------|------------|---------|
| « | « ۵۷۵،۰۰۰ | در ۵۳ « |
| « | « ۳۷۱،۰۰۰ | در ۵۲ « |
| « | « ۱۱،۰۰۰ | در ۳ « |
| « | « ۵۰،۰۰۰ | در ۲ « |
| « | « ۸۸،۰۰۰ | امسال |

پرورش کرم ابریشم عمل بسیار ساده و یکی از قدیمیترین آثار فطانت انسان است. تاریخ نشان میدهد که ۴۵۰۰ سال قبل در ایران و چین ابریشم بعمل میآورده اند و از دو قرن قبل از میلاد یکی از مال التجاره های مهم این دو مملکت بوده و از آنجا بممالک غربی منتشر شده است. در قرن هفتم که اعراب در توسعه ابریشم ساعی بودند ایران در ردیف اول بوده. شرف الدین علی یزدی مورخ معروف و معاصر امیر تیمور مؤلف کتاب ظفر نامه میگوید یکی از هدایای ابراهیم پادشاه شیروان برای پادشاه مغول مقداری ابریشم بوده است. سفیر و نیز در ۴۵۰ سال قبل در خصوص ابریشم استرabad شرحی تمجید نوشته است. میل (۱) در سفرنامه خود یاد داشت نموده که در ۳۰۲ سال قبل یعنی در ۱۶۲۲ از خلیج فارس يك كشتی معادل ۹۵،۰۰۰ لیره انگلیسی ابریشم خام از ایران بلندن حمل شده - کمپانی (دوچ) هلندی در قسمت هند شرقی در ۲۷۲ سال قبل تعهد کرده بود که در مقابل معافیت از مالیات اجازه حمل مال التجاره هر سال ۶۰۰ عدل ابریشم از قرار هر عدلی ۶۵۶ عدد لیره از پادشاه ایران خریداری کنند.

بنا بر قول شاردن (۲) تا ۲۵۵ سال قبل که پرورش پيله در ایران رونقی بسزا داشته محصول متوسط سالیانه از پنجمهزار خروار تجاوز مینموده این موقع ترقی و اوج ابریشم بوده در ۷۴ سال قبل محصول ابریشم بسه

Mill (۱)

Chardin (۲)

هزار خروار رسیده که از مقدار مزبور فقط هزار خروار بخارج حمل شده زیرا آن اوقات پرورش پیله باروپا سرایت کرده رو بترقی گذاشته بود. در همان اوان مرض (پیرین) که دشمن قوی کرم ابریشم است بروز کرده عدم توجه دولت که البته از روی بی اطلاعی بوده و بی علمی رعایا ایشان را بدنبال نفع آنی تریاک سوق داد و رفته رفته طوری شد که کلیه محصول ایران در ۴۰ سال قبل سه خروار بوده.

از برای بدست آوردن ابریشم چندان وقتی لازم نیست. مثلاً اگر مقایسه کنیم زحمتی که يك نفر زارع پنبه کار و يك زارع نوغان تحمل میکنند يك بسه میباشد. وضع امروزی نوغان در ایالات شمالی نظر به پیش آمد های چند سال قبل خیلی بد است. استعمال تخمهای بد، اجحاف فروشندگان تخم برعایا، عدم مراقبت دولت و غیره سبب شده است که ۹۵۰۰۰۰ جریب توتستان که در ۱۵ سال قبل در گیلان دیده میشد امروز ده يك آن وجود ندارد. بعلاوه بواسطه عدم بصیرت رعایا عایدات يك قوطی تخم معمولاً از چهار من پیله تجاوز نمیکند. جدول ذیل بخوبی ضرری که متوجه دولت و اهالی میشود نشان میدهد:

از ۱۲۹۱ تا ۹۴

| حد متوسط محصولی که در سال بدست آمده | حد متوسط محصولی که میبایست بدست بیاید | تفاوت |
|-------------------------------------|---------------------------------------|--------------|
| ۱،۱۵۰،۰۰۰ من | ۳،۰۰۰،۰۰۰ من | ۱،۸۵۰،۰۰۰ من |

اگر قیمت پیله را از قرار منی يك تومان فرض کنیم و حل آنکه بیشتر از اینها است خسارتی که از بی علمی رعایا و عدم توجه متصدیان امور هر ساله باهالی مملکت وارد میآید ۱،۸۵۰،۰۰۰ تومان است اگر پیشنهادی که اخیراً وزارت فلاحت تهیه نموده مجلس شورای ملی تصویب نماید میتوان بآینده ابریشم در ایران امیدوار بود.

نظري باوضاع و اخبار

(در هر شماره حوادث مهم ایران و ممالك همسایه را با نظر انتقاد برای یاد آوری خوانندگان و ضبط در مجله درج مینمائیم)

۱ - غائله خوزستان

یکی از حوادث مهمه امسال خاتمه طغیان شیخ خزعل و آوردن او بطهران است . حاجت به بیان نیست که این پیش آمد تاجه اندازه اهمیت دارد ، زیرا از يك سونفوذ محلی شیخ کاسته شده و از دیگر سو اقتدار حکومت مرکزی در نظر ایلات و خوانین دور دست جلوه ای که باید داشته باشد نموده است . اما مسأله حکومت مرکزی نباید باین اندازه قناعت نماید ، بلکه سزاوار است تدبیر های لازم بیندیشد تا مردم خوزستان از حیث جامه ، زبان ، خوی و عادت با دیگر نقاط ایران تفاوتی نداشته باشند . این اقدام فقط جنبه حفظ و دفاع داخلی دارد و همسایه های عرب ما در بین النهرین نباید بخطا تعبیر کنند . . . اگر آنها ریگی بکفش خود نداشتند نمیبایست یکسال پیش موقعی که يك دسته كوچك از قوای ما برای امنیت داخلی بسمت خوزستان رهسپار میشد آنقدر داد و فریاد در جرائد خود بنهینند و بعد شیخ محمره را بقیام بر خلاف حکومت تهران بر انگیزند . امروز اگر نفسشان فرو رفته بواسطه ضرب مشق است که فرمانده قوای ایران در آنجا نشان داد ، اما هر وقت باز احساس ضعفی کنند همان نغمه های شوم بلند خواهد شد و تبلیغات « پان عربیسم » (یعنی اتحاد اعراب) بطرز شدیدتری دنبال خواهد گردید . پس تا روزی که اهالی سرحدات جنوب غربی ما با سایر ایرانیان از همه حیث شبیه نشده اند و اثری از نژاد خارجی باقیست دل از خطر آسوده نتوانیم داشت . امروز شیخ محمره در طهران است و همه گونه اظهار اطاعت بدولت مینماید ، حتی میشنوم گفته است اگر برای عظمت ایران قتل او هم لازم باشد جان خود درین نخواهد داشت .

اگر چنین است و او حقیقه خود را ایرانی حس میکند، و ما هم جزاین نمیخواهیم، باید پیش قدم شده جامه ایرانی بر تن خود و خاندان خود کند و بوسیله تاسیس مدارس متعدد زبان ملی پارسی را در میان طوایف خود ترویج نماید. بهر حال حکومت باید در زمینه امنیتی که در آن حدود فراهم شده اقدامات اساسی بنماید تا وحدت ملی ایران در آنجا کامل شده و خطر تجزیه رفع گردد.

در اینجا لازم است ما نکته دیگری را نیز گوش زد کنیم و آن سیاست عاقلانه و بیطرفانه است که دولت بریطانیای عظمی در قضیه خوزستان اتخاذ نمود. بر کسی پوشیده نیست که شیخ محمره بمرو زمان يك نوع بستگی با دولت انگلیس پیدا کرده بود و هنگامیکه طغیان کرده و حکومت طهران بفکر مطیع ساختن او افتاد بیم آن میرفت که انگلیسها از او حمایتی کنند. اما دیدیم که حتی مانع گرفتاری و آوردن او بطهران هم نگردیدند. ما امیدواریم انگلیسها این شیوه پسندیده را در سیاست ایران تعقیب کنند و کم کم سوء تفاهات این چند ساله مرتفع شده و خود آنها به بینند که دوستی ایران برای آنها کم ارزشتر از دوستی عرب نخواهد بود.

۲ - شورش کردهای عثمانی

و مسئله کردستان

در ماههای اخیر کردهای عثمانی شورش کرده بودند، اما قوای حکومت آنقره آتش انقلاب را خاموش نمود. تحریکات خارجی را در این قضیه بعضی ذی دخل میدانند، زیرا در سر موصل بین عثمانیها و بین النهرین (یعنی دولت انگلیس) اختلاف است. موصل یکی از نقاطی است که معدنهای نفت زیاد دارد. در سال ۱۹۱۶ م در زمان جنگ عمومی بموجب معاهده تقسیم ممالك عثمانی بمنطقه نفوذین فرانسه و انگلیس

جزء منطقه اقتصادی فرانسه قرار گرفت . (۱) اما بعد در زمان کابینه مسیو کلمانسو فرانسه از حقوق خود بر موصل صرف نظر کرد . حال که بین النهرین در تحت نظر حکومت انگلیس اداره میشود انگلیسها میخواهند این شهر جزء عراق عرب باشد ، ولی ترکها نیز بر آن ادعا دارند . در حقیقت این شهر نه ترك است و نه عرب بلکه کرد میباشد ...

چند سال است که زمزمه استقلال کردستان بمیان آمده و بعضی از کرد های عثمانی با ساز آن میرقصند . شاید غائله اسمعیل آقا (سمیتقو) و اکراد ایرانی هم که تا سال گذشته ادامه داشت با آن قضیه بی مناسبت نباشد . بهر حال نه مسئله نفط موصل و نه استقلال کردستان عثمانی هیچ يك مستقیماً مربوط بما نیست ، همینقدر باید خاطر اولیای امور خود را یاد آور شویم که سیاست داخلی ما باید طوری باشد تا مرور زمان ولی هرچه زود تر کردهای ایران که از نژاد ایرانی هستند و زبان آنها نیز یکی از لسانهای ایرانی است با سایر ایرانیان آمیخته و یکی شده فرق در میان نماند . چاره قطعی تاسیس مدارس در آن نواحی ، ترویج زبان فارسی ، تعلیم تاریخ ایران و تولید حس ابرائیت در میان اهالی و بالاخره کشیدن خطوط آهن از قسمتهای مرکزی مملکت بان نقاط است تا روابط اجتماعی و اقتصادی زیاد تری بین کرد و فارسی زبان ایجاد گردد . هر زمان این امر یعنی « فارسی شدن » کرد های ایران ، صورت گرفت آنوقت برای ما هیچ مضر نخواهد بود اگر روزی کردستان عثمانی مستقل شود و بین ما و دولت ترك يك دولت كوچك ایرانی نژاد در آن حدود فاصله باشد . همین لحاظ تاسیس دولت ارمنستانی در شمال غربی مملکت ما که کنگره صلح در نظر داشت ما را بکلی از عثمانی جدا میکرد و تا يك اندازه از خطر زرد فارغ میساخت ... اما همانطور که گفتیم مسئله کردستان عثمانی و موصل مربوط بما نیست و ما نمیخواهیم در امور داخلی دولت دیگر و در روابط بین دو دولت مداخله کنیم . تا

[۱] معاهده مذکور موسوم است بقرار داد «سیکس پیکو» (Sykes-Picot)

این اندازه را مجبور بودیم که برای روشن ساختن سیاست داخلی خودمان بیان نمائیم. برای دادن اطلاعات زیاد تر بخوانندگان خودراجع بکردستان (از حیث زبان، نژاد، سیاست و غیره) در یکی از شماره های آینده مقاله مخصوصی نکارش خواهد یافت.

۳- سرکشی ترکمانان

دیگر از حوادث مهم طغیان ترکمانان در حدود استراباد میباشد. خوشبختانه قوای دولتی آنها را متواری کرده است. با وجود این هیچ نمیتوان مطمئن بود که بار دیگر اسباب زحمت فراهم نیآورند، زیرا سال گذشته بود که همین بازی را پیش آورده بودند. حکومت طهران، گذشته از اقدامات اسامی که در مورد تراکه و نواحی ترکن نشین همچنان که در مورد اکراد و اعراب لازم است و فوقاً ذکر شد، باید با اهمیتی که سرحدات شمال شرقی ایران همواره دارا بوده، همیشه حاکم لایق و قادری با قوای کافی در آنجا داشته باشد و برجهای لازم دفاعی برپا کند و مخصوصاً سعی در خلع سلاح تراکه نماید. ترکمانها همیشه اسباب زحمت دولت ایران بوده اند و میتوان آنها را بدترین طوایف این مملکت دانست. یکمربته در سال ۱۸۸۲ نظر بهمین قتل و غارت های عادی ترکمانان دولت ایران بموجب معاهده آخال شهر و ناحیه مرو را بروسها واگذار کرد و بنحیال خود از شر این اتباع همیشه یاغی خود آسوده گردید. خود بروسها نیز سالها با آنها در زدو خورد بوده و فقط بعد از جنگهای خونین توانستند آنها را مطیع سازند. تنها در سال ۱۸۸۱ بامر سردار روسی اسکوبلف Skobeleff هشت هزار نفر آنها را یک نوبت کشتار کردند. گذشته از اختلافات نژادی، زبانی و مذهبی که بین ایرانیان و ترکمانان موجود است و باعث شده که از قدیم الایام همیشه در زدو خورد باشند، از لحاظ زندگانی زراعتی و اقتصادی هم منافع آنها از سابق با

یکدیگر مخالف بوده است: چشمه ها و رود خانه هائی که در آن حدود جاری است غالباً از نقاطی سرچشمه میگیرد که در تصرف ایرانیان بوده و صاحبان حقیقی آن آبها اینان میباشند. اما چون در آن نواحی باران کم میبارد و تابستان بشدت سوزان است آب باندازه کافی برای استفاده تمام ساکنین ایرانی و ترکان یافت نمی شود. بنابر این در میان کسانی که در قسمت علیای آبها سکنی دارند با مردمی که در قسمت سفلی ساکن میباشند همیشه در سر آب کشمکش بوده است. هر زمان در ایران حکومت قوی بوده زارعین ایرانی که در قسمت بالای آبها زراعت میکنند از تمام آبهای سرحدی استفاده کرده در طول رودخانه ها سرازیر شده سد ها بسته، مجاری ساخته و در اطراف آنها اراضی زراعتی را وسعت داده اند. در ایامی که دولت ایران در منتها درجه قدرت بود ایرانیان تمام دامن کوه را متصرف شده و ترکمنها بطرف صحرا و کویر ترکستان رانده شده بودند. يك رشته قلاع و بلاد ترکمنها را از اراضی زراعتی جدا میکرد. اما هر زمان هم سوار های ترکان رخنه ای در آبادیهای ایران میکردند بداخل مملکت پیش رفته، بقتل و غارت و خرابی وحشیانه میپرداختند و اموال و اسرای زیاد باخود میبردند. بعد از آنکه عده زیادی از ترکمنها تبعه روس شدند بعضی از سرچشمه ها با آنها تعلق گرفت و از حیث آب تا اندازه ای آسوده گردیدند... (۱) در قرن اخیر که قدرت ایران رو بضعف شدید گذاشته بود ترکمنها یگبار چیره شده و هر روزه اسباب زحمت بودند تا اینکه روسها اقتدار خود را در آن نواحی بسط دادند. اما عده ای از آنها که در خاک ایران سکنی دارند مسلح هستند و باید فکری برای گرفتن اسلحه آنها نمود.

[۱] برخی از اطلاعات فوق از کتاب جغرافیای الیزه رکلوس *Elisée Reclus*

اقتباس کردید.

۴ - فوت لارد کرزن

یکی از وقایع مهم بهار امسال فوت لارد کرزن معروف میباشد که در ایران همه اسم او را شنیده اند. ما مقاله مفصلي در شرح احوال و سیاست او نسبت بایران در شماره (۳۲۳) گرامی روزنامه «شوق سرخ» (یکم اردی بهشت) منتشر کردیم. بواسطه ضیق صفحات و برای اجتناب از تکرار تمام مطالب آن مقاله را در اینجا نقل نمیکنیم. بعد از نگارش آن مقاله جرائد اروپا رسید و مقالات زیاد در فوت کرزن داشت. اما آنطور که ما امیدوار بودیم راجع بسیاست او در ایران بحث نکرده بودند و چیز تازه ای نبود که اضافه نمائیم. برای مختصر اطلاع خوانندگان و ضبط در محله چند سطر کافی است.

لارد کرزن (G.N. Curzon) در ۱۱ ژانویه ۱۸۵۹ م تولد شده و در ۲۰ مارس ۱۹۲۵ وفات کرد. از اینقرار شصت و شش سال از عمرش گذشته بود. تحصیلات خود را در دارالعلوم شهر اکسفورد [Oxford] بپایان رسانید. در سال ۱۸۸۵ یکی از منشی های مخصوص لارد (سالیسبری) بود و سال بعد بعضویت مجلس شورای انگلستان انتخاب شد. در سال ۱۸۸۸ سفری بمستملکات آسیائی روسیه نموده و کتابی در تحت عنوان (روسیه و آسیای وسطی) از این مسافرت بیادگار گذاشت. يك سال بعد در ۱۸۸۹ بسمت مخبر روزنامه تیمس بایران آمده و شش ماه در این مملکت توقف نمود. هفده مکتوب راجع باوضاع ایران بجزیده مذکور فرستاد که از نوامبر ۱۸۸۹ تا آوریل سال بعد در شماره های مختلف آن مندرج است. اما لارد کرزن از این مسافرت خود یادگار بزرگتری باقی گذاشته است و آن کتاب (ایران و مسئله ایران) تالیف اوست که در دو جلد در سال ۱۸۹۲ منتشر گردید. در سال ۱۸۹۱ معاون وزارت هندوستان، در ۱۸۹۵ معاون وزارت خارجه و در

۱۸۹۸ نایب السلطنه هندوستان شد و بلقب لردی نائل گردید . در زمان فرمانفرمائی هندوستان در سال ۱۹۰۳ سفری بخلیج فارس آمد . در ۱۹۰۵ از نیابت سلطنت هندوستان استعفا داد و بانگلستان باز گشت . در ۱۹۰۸ بعصوبت در مجلس اعیان انتخاب شد . در سال ۱۹۱۵ داخل در کابینه اسکویث Asquith و در ۱۹۱۶ عضو کابینه لاید جارج Lloyd George گردید و سمت وزیر نماینده دولت در مجلس اعیان داشت (۱) اما در اکتبر ۱۹۱۹ بجای لارد بالفور Balfour بسمت وزارت خارجه انتخاب شد . بعد از افتادن کابینه ائتلاف که در زیر ریاست لاید جارج بود باز در کابینه های محافظه کار که یکی بعد دیگری در زیر ریاست بنارلا Bonar Law و بالدوین Baldwin تشکیل شد بمقام وزارت خارجه باقی بود و چهار سال در این وزارت خانه دوام کرد . بعد از سقوط کابینه بالدوین و روی کار آمدن ما کدونالد Mac Donald و کارگرها او نیز از کار افتاد . ولی بعد از شکست کارگرها در انتخابات اخیر و تشکیل کابینه جدید محافظه کار باز بعصوبت در هیئت دولت انتخاب شد ولی نه بمقام وزارت خارجه بلکه بسمت وزیر نماینده دولت در مجلس اعیان ، و تا موقع مرگ باین سمت باقی بود .



لارد کرزن ناطق فصیح ، نویسنده زیر دست و مرد سیاسی مهمی بود ، ولی با وجود اینکه سالها معاون و وزیر خارجه بود دیپلمات خوبی معرفی نشده است . در عقاید سیاسی فوق العاده محکم و در وطن پرستی بی نظیر بود . سیاست ضد روسی او از نطق و نگارشش تراوش مینمود . بعد از ختم جنگ در روابط با فرانسه روی چندان موافقی باین دولت نشان نمیداد ، بطوریکه جرائد فرانسه هم از مرگ او اظهار تأسف زیادی نمودند . عقیده سیاسی او راجع بایران دو موقع از همه وقت زیاد تر

(1) Lord President of The Council, Leader of the House of Lords.

روشن و قطعی است: یکی در موقع قرار داد روس و انگلیس ۱۹۰۷ راجع بتقسیم ایران بمناطق نفوذ و دیگر در سال ۱۹۱۹ هنگام بستن قرارداد انگلیس و ایران. در وحله اول لارد کرزن با سیاست رسمی دولت خود موافق نبوده و شدیداً با قرار داد ۱۹۰۷ مخالفت کرد. در نوبت دوم خود او عضو کابینه و ملهم قرار داد بود. (قرار داد ۱۹۱۹ در نهم اوت در زمان وزارت خارجه بالفور بسته شد و لارد کرزن قریب دو ماه بعد یعنی در اکتبر وزیر خارجه گردید. اما قبلاً هم چون عضو مهم کابینه بود و تخصص در مسائل هند و ایران داشت نفوذ زیاد او در سیاست شرقی حکومت انگلیس غیر قابل تردید است، بطوریکه میتوان قرار داد ۱۹۱۹ را زائیده فکر او دانست.) برای اطلاعات زیاد تر راجع بسیاست لارد کرزن در ایران رجوع شود بمقاله مندرج در شفق سرخ. يك نکته را که ناگفته نمیتوانیم گذاشت این است که جریده مهم لندن (تیمس) در مقاله مفصلی که راجع بقوت و سیاست لارد کرزن نوشته يك کله در خصوص قرار داد ۱۹۱۹ ذکر نموده بود. آیا باید تصور کرد بواسطه آنست که در آن موقع لارد متوفی با اینکه عضو کابینه بود مقام وزارت خارجه را نداشت؟ یا اینکه انگلیسها میل دارند یس از این حق المقدور ذکری هم از آن بمیان نیاید؟ بهر حال ما اینرا بفال نیک میگیریم. (در یکی از شماره های بعد عکس لارد کرزن چاپ خواهد شد)

۵ - نطق بالفور و کنفرانس اسلحه

بعد از فوت لارد کرزن لارد بالفور که در موقع عقد قرار داد ایران و انگلیس ۱۹۱۹ وزیر خارجه بود بجای او منسوب گردید. این شخص نیز از رجال مهم انگلیس است. سالها در پارلمان لندن عضویت داشته، گاهی رئیس اکثریت و زمانی قائد اقلیت بوده است. در بیشتر وزارت خانه های مهم انگلستان وزیر شده، حتی در بیست و سه سال قبل (از

۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵) رئیس الوزراء بوده و بعد باز مکرر بوزارت رسیده است. مثل همه رجال سیاسی اروپا تالیفات بیشمار دارد واز دارالعلومهای مختلف بدیلم دکتر افتخاری نائل گردیده است.

اخیرا لارد بالفور در جواب لاردملینگتن Lamington رئیس «انجمن ایران» در لندن که عضو مجلس اعیان است در مجلس مذکور نطقی راجع بایران نموده است. قسمت اخیر آن که مربوط بروابط ایران و انگلیس است بموجب خلاصه تلگرافی روتر بقرار ذیل میباشد:

«تنها سیاست انگلیس در زمان هر حکومتی این بود که ایران را آزاد و مستقل مشاهده کند. ما [انگلستان] مایلیم که با آن مملکت [ایران] مثل همسایه با شرایط مساوی رفتار نمائیم، زیرا استقامت، تمدن و قدرت او را همیشه ضامن منافع عمومی شرق تا آنجا که مربوط بمنافع ما است میدانیم. ما مسرت داریم که استقلال ایران تأمین شده و این مملکت رو بآبادیست.»

در اینکه این اواخر سیاست انگلیس نسبت بایران رررش پسندیده تر بخود گرفته از روی قرائن خارجی گویا مورد تردید نباشد و جای تعجب هم نیست، زیرا باندازه کافی دولت بریطانیای عظمی از بعضی سیاست ها نتیجه نا مطلوب گرفته و وقت است که جبران نماید. اما اینکه «تنها سیاست انگلیس در زمان هر حکومتی این بود که ایرانیان را آزاد و مستقل مشاهده کند» با وجود معاهده ۱۹۰۷ و قرار داد ۱۹۱۹ که خود لارد بالفور عاقد آن بود ما نمیتوانیم تصدیق کنیم. اگر گفته بود «منفعت انگلیس» یا «آرزوی انگلیس» چنین بود مسئله فرق میکرد و میتوانستیم فرض کنیم که قضایای دیگری مانع بوده که «سیاست انگلیس» هم چنان باشد.

بهر حال، اینکه تمدن، قدرت و بقای ایران را برای تأمین مصالح انگلیس در شرق مفید دانسته اند عین حقیقت است و امیدواریم در آینده همه وقت این گفتار راست باشد. قریب پنجاه سال پیش يك نفر مورخ انگلیسی بمناسبت حمله ای که قشون ایران بتحریرك ررسها بهرات

نموده بود، بدون پیچ و خم دیپلماتی روشنتر این مطلب را در کتاب خود مینویسد:

« انگلیس همیشه بایران نصیحت میکرد که نظر خود را بطرف اصلاحات داخلی متوجه سازد و ویرا از مسخر کردن اراضی خارجی تویخ مینمود. این منفعت مسلم انگلستان بود که ایران يك دولت قوی و آباد بشود و نمی خواست قوای خود را بواسطه جنگهای یهوده خارجی تضعیف نماید. اما روسیه منفعت دیگری داشت. این دولت جاه طلب میدانست که اگر شاه مغلوب شود ضعیف خواهد شد و روسیه آسانتر میتواند باو حمله نماید. و اگر فاتح گردد میانه او با انگلستان بهم خواهد خورد. در هر دو حال فایده را روسیه میبرد. بکارکنان او در این زمینه تعلیمات داده شده بود. اما از برای انگلستان غیر ممکن بود هرات «کلید هندوستان» را رها کند تا بدست دولتی بیفتد که روسیه هادی و مشاور اوست » (۱)



چقدر باعث مسرت و امیدواری بود اگر بیانات لاردر محترم هیچوقت عملاً تکذیب نمیشد! اما مخالفت نمایندگان انگلیس در کنفرانس اسلحه ژنو با مصالح ایران، فقط چند هفته بعد از آن نطق، سبب کمال تعجب است. بنا بر اطلاعات خصوصی که از ژنو بما رسیده سرپرسی کاکس (۱) وزیر مختار سابق در طهران و عاقد قرار داد ۱۹۱۹ که جزء هیئت نمایندگان انگلیس در کنفرانس ژنو است در طی نطقی که در کمیسیون عمومی نموده گفته است که ایرانیها بجه های خود را میفروشند و اسلحه میخرند! این لحن زننده باعث شده است که نمایندگان ایران، بعد از نطقی که سرتیپ حبیب الله خان شیبانی در ردّ بیانات کاکس نموده و اثر آنرا خنثی کرده است، از کنفرانس خارج شوند... امیدواریم که انگلیسها آنطور که آرزو و اعتقاد ماست منفعت عالی خود را در شرق وسطی در تقویت ایران تشخیص داده و از تند رویهای سیاسيون «استعماری»

(۱) تاریخ ایران بانگلیسی تألیف مرکهام Markham چاپ لندن ۱۸۷۴

صفحه ۴۷۵ و بعد.

و «هندی ماب» خود جلوگیری نمایند. چون مجدداً صلاح ایران را در حفظ روابط دوستانه با دولت انگلیس میدانیم، با اینکه این پیش آمد ناگوار احساسات ما را هم مانند سایر ایرانیان شدیداً تحريك کرده، جلو قلم را نگاه داشته، انتظار داریم که دیپلماسی انگلیس با حسن سیاست این واقعه تأسف آور را جبران کرده کدورت افکار را رفع نماید.

۶ - الغاء القاب

دیگر از پیش آمد های در خور اشاره تصمیمی است که، کنکاشستان ایران در الغاء القاب گرفته است. اهمیت آن هنگامی خواهد بود که مانند قانون جامه وطنی لفظ بی معنی نباشد. القاب بی مفاد و بی مناسبتی که از زمان ناصرالدین شاه بپس پیش از اندازه رواج گرفته، گذشته از اینکه در پیش بیگانگان اسباب شرمساری بود، برای مملکت هم ضررهای بیشمار داشت. مخصوصاً يك مشت مردم نا لایق و بد سابقه بگفته فرنگیها «ماسك» لقب را بچهره خود میگذاشتند و بوسائل گوناگون استفاده و سوء استفاده میکردند. راست است که چند نفری هم سزاوار دارای لقب شده بودند و شاید بنگاه نخست گمان کنند که الغاء القاب زیانی بانان رسانده است، ولی چون بدیده تحقیق بنگریم آشکار خواهد شد که اینگونه لقب ها از بس پست شده دیگر برای هیچکس سرفرازی نداشت. تنها برای کسانی که يك عمر و خاندان آنان يك قرن داراي لقبی بوده و بان نامیده میشدند الغاء القاب بی زیان واقعی نیست و بدان ماند که تغییر نام داده باشند. اما از آنجا که یکروز این کار میبایست انجام گیرد هر زمان بود اینگونه زیان را ناچار در بر داشت. اگر چه بعضی میگویند الغاء القاب «اصلاحی» نیست، اهمیت ندارد و کارهای مهمتر داشتیم، با اینهمه ما آزا بی اهمیت نمیدانیم. مخصوصاً چون مجلس با يك سرعت در خور افرینی این کار را انجام داد و راستی اوقات مجلسیان در نشستهای بیشمار صرف آن نشد و خرجی نیز بان تعلق نكرفت، نمیتوان گفت که این کار كوچك نگذاشت اصلاحات بزرگتری انجام گیرد.

اما بگمان ما این اصلاح هر قدر لازم بود باز کافی نمی باشد .
 باید تمام الفاظ پوچ و عنوانهای بی معنی را از میان برد . کلمات « میرزا » ،
 « خان » و مانند آنها چه فایده دارد ؟ چه زیان داشت اگر ما هم
 مانند ملت‌های دیگر بیک اسم شخصی و نام خانوادگی بی میرزا و خان و
 مانند آنها قناعت میکردیم ؟ این عنوانهای دروغی از رسمی و غیررسمی
 که روی پاکت یا در سرنامه مینگارند چه معنی دارد ؟ « حضور مبارک
 بندگان حضرت مستطاب اجل امجد اکرم افخم امنع ارفع اعظم
 اشرف اقدس » یا « خدمت ذی عنایت جناب مستطاب فخامت
 نصاب . . . مستغنی الالقب (!) عمدة الاجله و الاعیان اشرف الحاج
 والتجار . . . » یا « خدمت علیا حضرت معظمه مکرمه محترمه مخدیره
 . . . دامت عفتها ! » یعنی چه ؟ (اگر چه زن‌ها باید عقیف و با عصمت
 باشند ولی دعا بدوام عفت و عصمت نمودن در پیش با سواد های آنها
 یکنوع بی ادبی شمرده خواهد شد . این مانند آنست که مردی را دعا بدوام
 و ازدیاد غیرت بنمائیم .)

از همه بامزه تر عنوانهای وزارتخانه ها و ادارات دولتی است :
 « وزارت جلیله پست و تلگراف » یا « مقام منیع وزارت جلیله عدلیه
 اعظم » . ولی مسخره واقعی « پستخانه مبارک ! » است ، مخصوصاً برای
 آن « ه » آخر مبارک .

برای منسوخ کردن این تعارفات دروغی که جز ضایع کردن وقت و مشکل
 نمودن تکلیف مردم فایده دیگری ندارد چند دقیقه بیشتر لازم نیست : دولت باید
 تصمیم بگیرد و پستخانه امر نماید که با کت‌ها راتنها با کلمه « آقا » برای عموم و
 جناب یا حضرت (اگر لازم بدانند) برای مقامات معینی بپذیرد . اگر گفتیم حکومت
 بتنهایی میتواند این تصمیم را بگیرد برای این است که این مسئله گذشته
 از جنبه اجتماعی دارای جنبه اداری هم برای پستخانه میباشد ، زیرا
 کار مستخدمین آن وزارتخانه را خیلی آسان خواهد نمود . این قید که

باید اسامی را ساده نوشت مانند بعضی شرائط دیگر از قبیل نوشتن اسم شهر و آدرس روی پاکت میباشد که در صورت رعایت نکردن پستخانه حق خواهد داشت نپذیرد. ما مخصوصاً نظر آقای وزیر پست و تلگراف را باین نکته جلب میکنیم و امیدواریم که ایشان دولت را متوجه باین امر نمایند. جرایدهم میتوانند کک کنند، یعنی مردم را تشویق بعدم استعمال این عناوین نمایند و پوچ بودن این کلمات را برای خوانندگان خود مجسم سازند.... ولی شرط نخست اینست که دیگر خودشان در جرائد خود «مدیر روشن ضمیر» و مانند آن ننویسند.

من یقین دارم که همه مردم از این کلمات تو خالی بیزار هستند و در پی بهانه ای میباشد که استعمال نکنند، ولی امروز نوشتن آنها نه تنها يك تكلف بلکه تكلیفی شده است.

باز یاد آور شویم تا خرده گیران گمان نکنند که ما میگوئیم بوسیله منسوخ شدن این تعارفات دروغی ایران اصلاح خواهد شد. خیر، ما میگوئیم خود این يك عیب و ننکی میان هزار هاست و باید کوشش کرد که یکی یکی از میان برود. معهدا این سنخ مفاسد که بنظر عموم كوچك و بی اهمیت است در نهانی زاینده و نگاهدارنده مفاسد دیگری میباشد.

۷ - مجمع اقتصاد

اخیراً گروهی از تجار بنام «مجمع اقتصاد» تشکیل جمعیتی داده و در صدد پیش بردن مرام خیلی مفید خود هستند. بعد از آنکه در نتیجه پیشنهاد و پافشاری این جمعیت محترم دولت لایحه انحصار قند و چاهی را برای ایجاد راه آهن بمجلس برد و بتصویب رسانید، اینك مجمع مذکور اقدام برای الغاء امتیازات اقتصادی و منع ورود اجناس «لوکس» نموده است. از قراریکه شنیده شد مسئله نפט، تأسیس مدرسه تجارت، سیاست گمرکی و مسائل اقتصادی دیگر هم جزو پروگرام آن جمعیت است. مافوق العاده از تشکیل آن خرسندیم و امید داریم که بمقاصد عالی خود نائل گردد. دکتر افشار